

درآمدی بر روند تکاملی روش‌شناسی علم اقتصاد

نویسنده: دکتر یدالله دادگر*

چکیده

یکی از موضوعهایی که به تازگی در مطالعات علمی جای خود را یافته است، مقوله روش‌شناسی به طور کلی و روش‌شناسی علم اقتصاد به طور خاص می‌باشد. اصولاً امروزه، یکی از مهمترین بحثها در هر رشته، مسئله روش‌شناسی آن است. این بحث در اوایل بیشتر در علوم طبیعی مطرح بود، ولی هم‌اکنون به میزان وسیعی در علوم اجتماعی نیز مطرح است. از همان آغاز که به روش‌شناسی در علوم اجتماعی پرداختند، علم اقتصاد به عنوان علم پیشاهنگ در این زمینه، مورد توجه خاصی قرار گرفت. در این مقاله، اشاره‌ای بر مراحل تدوین و توسعه روش‌شناسی علم اقتصاد داریم.

مقدمه

امروزه، مقوله روش‌شناسی، به شکل یکی از مباحث مهم در مطالعات مربوط به معارف و رشته‌های گوناگون در آمده است. منشأ این قبیل بحثها در واقع بیشتر مربوط به دقت و تأکیدی است که دانشمندان و پژوهشگران، و به ویژه صاحب‌نظران فلسفه علم، در مورد چگونگی روشهای پژوهش و مطالعه در علوم و معارف مختلف مبذول می‌دارند. اصولاً روش‌شناسی رشته‌ای است که به ارزشیابی و تحلیل روشهای پژوهش، اصول حاکم بر آنها، ابزارهای سنجش (برای حقانیت یا عدم حقانیت) آنها و حتی بررسی روشهای آموزش آنها می‌پردازد. بنابراین، همان‌طور که از

تعریف فوق مشهود است، روش‌شناسی مترادف با روش نیست.^{(۱)*} به بیان دیگر، صرف شناخت روش‌ها به معنای آگاه شدن از روش‌شناسی نیست.

روشن است در صورتی که روش‌های مطالعه و پژوهش در معارف و رشته‌های مختلف یا رشته خاصی از چارچوب قابل قبول منطقی، مستدل و اصولی برخوردار باشند، از یک سو جذبه علمی بیشتری خواهند داشت، و از سوی دیگر، در آن صورت، معارف و رشته‌های مذکور کارایی و فایده بیشتری به جامعه و تاریخ و علم تحویل خواهند داد. اما باید دقت کرد که بررسی علمی به طور کلی و بررسی روش‌شناختی به طور خاص کار ساده‌ای نیست. به ویژه در مورد روش‌شناسی باید معارف و مبانی مختلفی سنجیده شود تا نوعی اطمینان نسبی در مفید بودن آن به دست آید. بدین روی، ادعای برتری جویانه و بلندپروازی، اگر در صحنه‌های خطابه و شعر و امثال آن، کارآمد هم باشد، در قالب روش‌شناسی ارزشی ندارد. البته متأسفانه این گونه آفتها در میان پژوهشگران و روش‌شناسان نیز وجود دارد و برخی از آنها روش خود و چارچوب علم مورد مطالعه خود را سرآمد دیگر روش‌ها می‌دانند. به گفته یکی از صاحب‌نظران روش‌شناسی، مثلاً استقراگرایان سالهاست که ادعا می‌کنند که روش آنها نسبت به دیگر روش‌ها کارکرد بهتری دارد. اما بعدها با چنان دشواریایی روبه رو شدند^(۲) که مرتب در اصلاح روش‌های خود می‌کوشیدند یا حتی مجبور به تغییر یا عقب‌نشینی نسبت به مواضع خود می‌شدند. البته این گرایش بلندپروازی و بهتر دانستن شیوه خویش نسبت به دیگران از امور واضح و عادی در رفتار انسانها و جوامع در طول تاریخ است.^(۳)

روش‌شناسی در صورتی که براساس موازین شناخته شده خود مورد توجه قرار گیرد، می‌تواند در شناخت ضعف‌های مطالعاتی رشته‌های گوناگون و در نقد و تصحیح روش‌های پژوهش آنها کاربرد مهمی داشته باشد. علم اقتصاد نیز به عنوان یک رشته معتبر از علوم و معارف ناگزیر دارای روش‌شناسی خاص خود است. در این مقاله، مروری اجمالی بر تحولات روش‌شناسی اقتصاد می‌نمایم. مطالب در دو بخش تدوین می‌گردد. بخش اول، به اموری لازم و در عین حال کلی می‌پردازد. بخش دوم، اختصاص به مهمترین تحولات روش‌شناسی علم اقتصاد اختصاص دارد.

* اعداد تُک داخل دو کمان، به یادداشت‌های پایان مقاله اشاره دارد.

الف) کلیات ضروری

روش‌شناسی به طور کلی و روش‌شناسی علم اقتصاد به طور خاص یک رشته ارتباطات خاصی با دیگر معارف و رشته‌ها دارد که پیش از شروع بحث موردنظر، باید به آن ارتباطات اشاره کنیم. به بیان دیگر، با وجودی که در مورد حیطه دقیق مباحث روش‌شناسی اختلاف‌نظر وجود دارد، اما وجود یک رشته پیوندهای فلسفی، علمی و ارزشی در قالب آن، اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. (۴) برای آنکه نسبت به زمینه‌ها و قلمرو مذکور، آگاهی بیشتری پیدا کنیم، در این بخش، ابتدا به یک چشم‌انداز کلی از علم اقتصاد می‌پردازیم. به دنبال آن، گزارش کوتاهی از روند علم ارائه می‌دهیم. سپس به پیوند فلسفی و معرفت‌شناختی بحث اشاره می‌کنیم. در پایان بخش، مروری بر تحولات روش‌شناسی به طور کلی خواهیم نمود که زمینه لازم را برای ارزشیابی روش‌شناسی اقتصاد در بخش دوم فراهم می‌نماید.

۱. چشم‌انداز کلی از علم اقتصاد

با توجه به اینکه هدف اصلی از بررسی حاضر، روش‌شناسی اقتصاد است، عقلایی است که مقدم بر هر نوع ارزشیابی، قلمرو اصلی بحث را مورد توجه و اشاره قرار دهیم. صاحب‌نظران بر آنند که علم اقتصاد پدیده‌ای نوین و مربوط به اواخر سده هیجدهم می‌باشد. معمولاً سال انتشار کتاب آدام اسمیت (ثروت ملتها)، یعنی سال ۱۷۷۶ را سال آغاز تدوین علم اقتصاد می‌دانند. البته به نظر می‌رسد که فیزیوکراتهای فرانسه و همچنین افرادی از خود کلاسیکها، مانند "کنتیلون" و "هیوم" نیز در این موضوع سهم شایان توجهی داشته باشند. (۵) نخستین مطلبی که برجستگی تلاش اینها را نشان می‌دهد، این است که آنها به این تشخیص اعتقاد پیدا کردند که یک علم "خود نظم‌دهنده" به نام اقتصاد وجود دارد. البته این علم برای کارکرد نظام اقتصاد سرمایه‌داری به کار می‌رفت. (۶) در واقع، اولین زمینه‌های بحث چنین بود که واحدهای فردی و مجزایی (خانوارها یا بنگاهها) فرض می‌شدند که از طریق نوعی مبادله اختیاری و آزاد نسبت به کالاها و خدمات با یکدیگر ارتباط داشتند. (۷) باز فرض می‌شود که کارگزاران اقتصادی دارای اطلاعات کامل هستند، رفتار عقلانی دارند و دنبال حداکثر کردن منافع خود هستند. (۸) البته به طور ضمنی هم فرض می‌شود که

قراردادهای وضع شده و مقررات به خوبی اجرا می‌گردد و امور غیرقانونی واقع نمی‌شود. با این فرضها، تصور آدام اسمیت و اقتصادشناسان پس از وی نیز چنین بود که مبادله اختیاری بین افراد، یک سازمان کارآمد را همراه دارد که در ضمن آن منافع همه تأمین می‌گردد.^(۹) گفتنی است که پس از جنگ جهانی دوم، عده‌ای از صاحب‌نظران اقتصاد ریاضی نشان دادند که با وجود مفروضات مذکور و در قالب بازار رقابت کامل، تعادلی عمومی در نظام مذکور ایجاد می‌گردد که در ضمن وضعیت کارآمد پاراتویی را نیز به همراه دارد.^(۱۰)

نئوکلاسیکها (که پایه‌های مکتب آنها در سال ۱۸۷۰ استوار شد) از یک سو تأکید بر مصرف و تقاضا نمودند (که در زمان کلاسیکها بیشتر تولید مورد توجه بود) و از سوی دیگر، بحث نزولی بودن مطلوبیت نهایی کالاها را ترسیم نمودند. در این شرایط اقتصاد ارتباط دقیقتری با روابط ریاضی پیدا کرد و تحلیلهای آن زمان نشان می‌داد که با فرضهای اولیه کلاسیک و با ورود بحث مطلوبیت نهایی (نزولی) تعادل عمومی (و حتی همراهی آن با اشتغال کامل) وجه غالب و اصلی اقتصاد بازار است و اصولاً رکود و بحران مزمینی بر اقتصاد حاکم نخواهد شد (اگر هم مشکلاتی بروز کند، جنبه موقتی دارد). بروز بحران بزرگ در دهه ۱۹۳۰، بسیاری از امور اطمینان بخش یادشده را زیر سؤال برد. با طرح "کینز"، دخالت دولت در اقتصاد بیشتر شد (برخلاف دیدگاه نئوکلاسیکها که دولت کمترین دخالت را داشت). و عملاً نگرش کلان اقتصادی در اقتصاد احیا یا تدوین شد.^(۱۱) شاید بتوان گفت، در واقع، تحول جدی علمی تنها همین تفکیک نسبتاً دقیقتر حیطه‌های خرد و کلان باشد و به طور کلی ورود دیدگاه کینزی، زیر ساختهای اقتصاد نئوکلاسیک را تغییر نداد. علاوه بر این، با بروز مشکلات جدی اقتصاد در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، اعتبار راه‌حلهای اقتصاد کینزی فرو ریخت و جهتگیری مجدد به سوی اندیشه‌های اقتصاد خردی ادامه یافت.^(۱۲)

اما این سیطره اقتصاد نئوکلاسیک بی‌رقیب باقی نماند. مکتب اقتصادی مارکس‌گرایی از یک سو، و مکتب نهادگرایان از سوی دیگر نگرشهای دیگری را در اقتصاد مطرح ساختند. به نظر می‌رسد که اقتصاد مارکس‌گرا یک بدیل برای اقتصاد نئوکلاسیک خواهد گردید. زیرا به رغم اعتبار و چگونگی آن هم در امور نظری و هم در بخش سیاستگذاری مبادرت به تبیین و اعمال

عناصر کلی اقتصاد، چه در امور پولی و چه در بخش مالی، مسائل توزیع درآمدها، بحث دورکسب و کار و امثال آن نمود. (۱۳) از سوی دیگر، نگرش نهادگرایی با حمله به توجه نئوکلاسیک به رفتارهای فردی آن را مورد انتقاد قرار داده و معتقد است که محدودیتهای نهادی در اقتصاد تأثیر بسیار بیشتری نسبت به فرض اتخاذ تصمیم فردی دارا هستند. حتی شعبه انتریشی از خود نئوکلاسیک نیز با وارد کردن بحث عدم اطمینان به نحوی به نقد روند حاکم نئوکلاسیک می‌پردازد. البته اینها به عنوان نمونه‌هایی از میان تعداد بیشتری ذکر شد (۱۴) که نشان دهیم با وجود حاکمیت وسیع نئوکلاسیک، گرایشها و نگرشهای دیگری نیز در جهت مخالف آن وجود دارند. آشکار است که این پایگاههای فکری می‌تواند منعکس کننده ملاحظات روش‌شناختی خاصی باشد که در بخشهای بعدی به آنها اشاره می‌کنیم.

۲. مروری بر تحولات علمی

اصولاً یکی از بحثهای جنجالی که پیوند روش‌شناختی بالایی دارد، علمی بودن یا علمی نبودن رشته‌ها و نظریه‌های مختلف است. بدین روی، پیش از ورود مستقیم به دیدگاههای روش‌شناختی، اشاره کوتاهی به بحث علم، ضرورت دارد. البته علمیت رشته‌ها و مطالعات مختلف، دست کم نوعی روشمند بودن را در مورد آنها می‌رساند و این امر دست کم برای کارآمد بودن مطالعات و پژوهشها ارزشمند است. در عین حال، عنوان علمیت یک جذبۀ خاصی هم به رشته‌های مطالعاتی می‌بخشد. البته گاهی این امر باعث نوعی تقدس و شرافت برای علم گردیده که آثار منفی مختلفی را هم به همراه داشته است. در مواردی، حتی امور علمی امور درست و حق و امور غیر علمی، امور بی‌ارزش تلقی می‌شده است. بسیاری از پژوهشگران و صاحب‌نظران رشته‌های مختلف در صدد بوده‌اند که عنوان علمیت را برای پژوهشها و رشته‌های مورد مطالعه خود کسب نمایند. موضوع باز هم بیشتر از این پیش رفته است، به گونه‌ای که پیامدهای منفی اخلاقی خاصی را نیز به همراه داشته است. برای مثال، بنا به تعبیر یکی از متفکران برجسته در این زمینه، صاحبان برخی از مطالعات و معارف به ویژه در علوم اجتماعی که نتوانسته‌اند عنوان علمیت را کسب کنند، احساس حقارت نموده‌اند. (۱۵)

از نظر تاریخی، علم به صورت نوین پدیده نسبتاً جدیدی به نظر می‌رسد. به ویژه اگر ورود روشهای علمی ملاک قرار گیرد، شاید بتوان اواخر سده شانزدهم و اوایل سده هفدهم را برای آغاز بررسیهای علمی جدید مطرح ساخت. اگر جدایی علم و فلسفه را مبنا قرار دهیم، به نظر می‌رسد آغاز توجه به علوم به شیوه نوین، پدیده مربوط به سده نوزدهم باشد. در اوایل این دوره بود که شیوه اثبات‌گرایی نیز مدون شد. (۱۶) البته بحث علم به صورت یک معرفت کلی و به شکل همراه با فلسفه، حتی به دوره‌های پیش از میلاد می‌رسد، به نحوی که نخستین طبقه‌بندی رسمی در علوم، مربوط به ارسطو می‌باشد. وی علوم را به سه دسته علوم نظری (ریاضیات، طبیعیات) و علوم شعری (مثل معانی و بیان) و علوم عملی (مثل اخلاق و سیاست) تقسیم نمود. (۱۷) این سینا علوم را به حکمت نظری (ریاضیات، طبیعیات و الهیات) و حکمت عملی (اخلاق، سیاست مدن، تدبیر منزل) تفکیک نمود. (۱۸) ابن‌خلدون نیز علوم را در دو دسته علوم عقلی و علوم نقلی قرار داد. (۱۹) از اواخر سده شانزدهم دسته‌بندیهای دیگری صورت گرفت که براساس آن فرانسیس بیکن علوم را به علوم عقلی، علوم تخیلی و علوم حافظه‌ای تقسیم کرد. (۲۰) تقسیم‌بندی دیگر مربوط به آندره ماری آمپر^(۲۱) (۱۷۷۵-۱۸۳۶) فیزیکدان و صاحب‌نظر در فلسفه و ریاضیات است. وی علوم را در دو دسته علوم مادی یا کیهان‌شناسی و علوم معنوی قرار داد. و سرانجام در طبقه‌بندی آگوست کنت، علوم در شش دسته ریاضیات، اخترشناسی، فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی قرار گرفتند.

یک مسئله جدی دیگر در مورد علم و روش علمی، تشتت و تنوع نظریات در مورد روشهای علمی است. برای مثال اگر روش قیاسی مورد نظر باشد، اقتصاد یک رشته علمی خواهد بود، ولی جامعه‌شناسی را به سادگی نمی‌توان علمی دانست. و اگر روش استقرا مبنا باشد، در این صورت می‌توان جامعه‌شناسی را علمی‌تر از اقتصاد تلقی کرد. از سوی دیگر برخی از متفکران نظریه را بسیار تجربیدی می‌دانند و برخی کاملاً عملیاتی و اثباتی بیان می‌کنند. حتی در مورد علم فیزیک که سرآمد علوم طبیعی است، هنوز در اینکه منشأ قیاسی یا استقرایی دارد، اختلاف نظر هست. یا رفتارگرایان عقیده دارند که علمی بودن باید براساس رفتارهای واقعی توجیه شود، ولی نهادگرایان عقیده دارند که نهادهای جامعه بسیار مهم‌تر از رفتارهای فردی است. از سوی دیگر،

اثبات‌گرایان، گاهی شرط علمی بودن را جدایی امور اثباتی و دستوری تلقی می‌کنند. عده‌ای تنها آزمون تجربی را ملاک علمیت قرار می‌دهند و برخی ابطال‌گرایی را مبنا قرار می‌دهند و عده‌ای به قدری تند رفته‌اند که حتی پژوهش مبتنی بر یک رشته روابط کمی را علمی می‌دانند. و حتی صاحب‌نظران معرفت‌شناسی هرج و مرج اصولاً هیچ روش علمی را به رسمیت نمی‌شناسند. شاید به همین دلیل باشد که پروفیسور مک لاپ می‌گوید که هیچ تعریفی از علم که جهت‌یابی روشنی داشته باشد که بتوان براساس آن تمام بخشهای علوم (از فیزیک گرفته تا جامعه‌شناسی) را مطرح ساخت، وجود ندارد. (۲۲) حتی یکی از دایرة‌المعارف نویسان جدید تصریح می‌کند که نمی‌توان منظور از علم را تعریف کرد. (۲۳)

این اختلاف نظر در مورد علم و روش علمی در میان دانشمندان علوم طبیعی و علوم اجتماعی و پژوهشگران و اندیشمندان دیگر معارف و رشته‌ها هنوز وجود دارد. ما در جای دیگری یک نوع تلفیق یا سنتز از روش علمی را پیشنهاد کرده‌ایم که صرفاً بر مبنای روش و نگرش است و از قالب روشمندی دفاع می‌کند که برخورد غیر جانبدارانه در مطالعات را پیگیر باشد و در ضمن قابلیت نقد و بررسی داشته باشد. این قالب، ضمن ارج نهادن به منظم بودن علم و روش علمی، هیچ نوع فضیلت، شرافت و تقدس دیگری برای آن قایل نیست. در ضمن، الگوی مذکور می‌تواند حتی در برخی از مطالعات آگاهانه هنجاری نیز کاربرد داشته باشد. در نتیجه، می‌تواند برای پژوهشهای ارزشی و دینی هم مورد استفاده قرار گیرد. لوازم و پیامدهای دیگری از قبیل قابلیت تعمیم در محدوده معین داشتن، ماهیت ماقبل تجربی داشتن و امثال آن نیز برای چارچوب مذکور وجود دارد. (۲۴)

۳. پیوند روش‌شناسی و معارف دیگر

رشته‌ها و معارف انسانی، دست‌کم از جهت مبانی و پایه‌ها، ارتباطات شایان توجهی دارند. اصولاً جدا کردن شکلی، به ویژه در مورد معارف انسانی و اجتماعی، اگر امکان هم داشته باشد، مشکل‌آفرین است. حتی جدایی بین فلسفه و علم هر چند که در صورت امکان می‌تواند منافی داشته باشد، اما بدون هزینه‌های عمیق نیز نخواهد بود. البته جدا کردن موضوعها و تعاریف برای

کارایی بیشتر لازم است، منتها باید در این حرکت به تمام جوانب موضوع توجه داشت که اقدام به امور غیرطبیعی در جدایی معارف مختلف باعث شکندگی مطالعات انجام شده نگردد. (۲۵) اشاره به مثالی از علم اقتصاد در این زمینه، شاید راهگشا باشد. فروض یا اصول، فردگرایی، مطلوبیت‌گرایی و عقلانیت و خود‌نظم‌دهی^۱ اقتصاد در شرایط عادی (عدم دخالت دولت به صورت یک اصل) دست کم در دیدگاه نئوکلاسیک، نقش اساسی دارند. و اصولاً تقریباً تمام بدنه نظری علم اقتصاد، با همه پیچیدگیهای آن، از چند فرض یا اصل فوق ریشه می‌گیرند. زمانی که پیوندهای فلسفی و ارزشی و تاریخی اینها را مطالعه کنیم، خواهیم دید که آنها به نحوی با اموری چون قانون طبیعی^۲، لذت‌گرایی^۳، انسان‌گرایی^۴، ذره‌گرایی^۵ و مانند اینها، پیوند اساسی دارند.

مقوله قانون طبیعی ریشه در تاریخ و مذهب و فلسفه قدیم دارد. ولی بر اقتصادشناسان (به ویژه مکتب فیزیوکرات و کلاسیک) تأثیر شایان توجهی بر جای گذاشته است. طبق این اندیشه، اصول منظم و قانونمندی بر جهان حاکم است، و بدین روی، قوانینی هم که انسان می‌سازد، باید با آنها مطابق باشد. این فکر مسلط بر اندیشه فیزیوکراتها بود. آدام اسمیت نیز در ترسیم روند اقتصاد آزاد عملاً قانون مذکور را حاکم می‌دانست. زیرا روند اقتصاد را به گونه‌ای توصیف می‌کرد که گویی قیمت‌های بازار مثل قانون جاذبه به سوی قیمتی حرکت می‌کنند که وی آن را قیمت طبیعی می‌نامید، که اقتصاد خود به خود (و کاملاً طبیعی) به سوی آن کشیده می‌شود. (۲۶) در کنار قانون طبیعی، پس از تحقق انقلاب کوپرنیک، تفکر ذره‌گرایی نیز بازسازی شد. و این باعث شد که جزمیت مذهبی قدیم به صورت یک جزمیت مادیگرایانه مکانیکی درآید. چون طبق اندیشه مذکور، تمام واقعیتهای طبیعی، نتیجه یک رشته نیروهای مکانیکی هستند. به همراه اینها، فلسفه لذت‌گرایی نیز تأثیر خود را گذاشت. این امر، سپس توسط بنتام، در قالب مطلوبیت احیا شد که بعدها از فرضهای کلیدی اقتصاد نئوکلاسیک گردید. (۲۷)

با ذکر این مقدمه، شاید تا حدی ارتباط معارف مختلف با روش‌شناسی روشن شده باشد. یکی دیگر از پیوندهای روش‌شناسی می‌تواند امور فلسفه علم یا به نحو ظریف‌تری معرفت‌شناسی

1. Self-regulating

2. Natural Law

3. Hedonism

4. Humanism

5. Atomism

باشد. (۲۸) زیرا معرفت‌شناسی، در واقع، پژوهشی در ماهیت و امکان دانش بشری، همین طور قلمرو و محدودیتهای آن و حتی چگونگی کسب آن می‌باشد. و فلسفه علم را می‌توان شعبه‌ای از معرفت‌شناسی دانست. البته فلسفه علم نسبت به معرفت‌شناسی بسیار جواتر است. شاید بتوان سده نوزدهم را آغاز آن به طور رسمی دانست. در سده هفدهم، مطالب و نقطه نظرهای "فرانسیس بیکن" با فلسفه علم بسیار مرتبط است. در سده هیجدهم نیز می‌توان از هیوم و کانت در این مورد نام برد. ولی بحثهای جدید در سده نوزدهم و با مشاجره معروف میل و هیول آغاز شد. (۲۹) میل و پیروان وی، به وجود آمدن فرضیه‌ها و تأثیر آنها را مدیون استقرا می‌دانستند. بنابراین، مهمترین مسئله مربوط به فلسفه علم از نظر میل، ارائه بیانی درست از نقش مشاهدات و تجربیات است. اما در مقابل، میل و پیروانش بر این باورند که فرایند تدوین نظریه‌ها، وسیعتر از آن است که در محدوده استقرا قرار گیرد.

وقتی به قلمرو و دغدغه‌های روش‌شناسی و همچنین قلمرو فلسفه علم (یا معرفت‌شناسی) اشاره کنیم، چگونگی استحکام پیوند عناصر مذکور را به خوبی در می‌یابیم. روش‌شناسی، به طور کلی، با روابط بین مشاهدات، مفهوم‌سازی، قضاوت، واقعیات، نظریه‌ها و قوانین مربوط به روشهای علمی سر و کار دارد. اما دغدغه‌های فلسفه علم مربوط به هدفهای علم، بحث توضیح و تبیین، نظریه‌ها و قوانین علمی، ارتباط بین نظریه‌ها و مشاهدات، و راههای تأثیر یا رد نظریه‌ها، محدود بودن علم یا جهانشمول بودن آن و جز اینها می‌باشد. به همین دلیل است که حتی برخی از صاحب‌نظران مشهور در روش‌شناسی، محدوده مطالعات فلسفه علم را شامل روش‌شناسی و معرفت‌شناسی نیز می‌دانند. (۳۰) حتی زمانی که به پاسخ برخی پرسشهای فلسفه علم پرداخته می‌شود، باز ارتباط تنگاتنگ آن با روش‌شناسی روشنتر می‌شود. در مورد هدفهای علم، واقع‌گرایان عقیده دارند که علم علاوه بر ارائه پیش‌بینی قابل اتکا، باید انسان را قادر سازد که حقایق از جهان را نیز کشف کند و به تبیین پدیده‌ها بپردازد. براساس دیدگاه ابزارگرایان، علم باید ابزاری را تدوین کند که بتوان با کمک آن پیش‌بینیهای قابل اتکایی استخراج کرد. ملاحظات روش‌شناختی بحث فوق بسیار روشن است.

یا زمانی که در قالب فلسفه علم پیرامون یک توضیح یا تبیین علمی بحث می‌شود که آیا مبتنی

بر آمار و استقرار باشد یا بر استدلال و قیاس استوار باشد، پیوند، روش‌شناختی نیز دارد. یا همان بحثی که در مورد ارتباط نظریه علمی و قانون علمی در فلسفه علم مطرح است، آثار بسیار زیادی در روش‌شناسی دارد. اختلاف نظر تجربه‌گرایان افراطی و نظریه‌گرایان افراطی در زمینه امکان مشاهده شدن یا ارتباط مشاهده با نظریه‌ها، در روش‌شناسی نیز همانند فلسفه علم مطرح است. همان بحث جدی که بین تفاوت علوم اجتماعی و علوم طبیعی در فلسفه علم مطرح است، در روش‌شناسی نیز مورد توجه است. بحث ماقبل تجربی یا مابعد تجربی بودن نظریه‌ها نیز دارای آثار و اهمیت در هر دو زمینه می‌باشد. مسئله جهانشمول یا عدم جهانشمولی علم که از بحث‌های مستقیم فلسفه علم است در روش‌شناسی هم دارای ثمرات شایان توجهی است.

۴. مروری اجمالی بر تحولات روش‌شناسی

گفتیم که روش‌شناسی به عنوان یک رشته مطالعاتی مستقل بسیار جوان است. و حتی از فلسفه علم و معرفت‌شناسی نیز جدیدتر است. به بیان دیگر، مباحث و موضوعهای آن ممکن است در قالب فلسفه علم، فلسفه، منطق و معرفت‌شناسی مورد اشاره قرار گرفته باشد، اما موضوع مستقل و به همراه عنوان مستقل آن تازگی دارد. برخی از صاحب‌نظران می‌گویند که موضوع مذکور با عنوان "روش‌شناسی یا متدولوژی" نخستین بار در آثار کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) و در چارچوب "روش‌شناسی عقل محض" یا عقل نظری آمده است. وی روش‌شناسی را به صورت فرایندی تلقی کرده است که توسط آن، بخش عمده هر معرفتی به نظام (یا به علم) تبدیل گردد. پس از وی می‌توان در آثار ویندل بند نیز اشاره‌ای به روش‌شناسی یافت. وی روش‌شناسی را به صورت اصولی تلقی کرده که مربوط به شکل‌های نظام وار و قاعده‌مند اندیشه‌ها باشد. همچنین روش‌شناسی به روش‌های استدلال مبنی بر قبول و ابطال مربوط به اندیشه‌های علمی و ماورای علمی می‌پردازد. (۳۱)

از دیگر متفکرانی که به مقوله روش‌شناسی پرداخته "جوزیا رویس" است. وی با پذیرش تفکیک منطق به صورت و ماده، ترجیح می‌داد که بخش اول منطق را "علم کلی نظم" و بخش آخر را "روش‌شناسی" بنامد. از دیدگاه وی، روش‌شناسی در مفاد معمولی آن، مطالعه هنجارها و روش‌های به کار رفته در علوم و هنرهای مختلف تلقی می‌گردد. (۳۲) بندتو کروچه (۱۸۶۶-۱۹۵۲)

فیلسوف مشهور ایتالیایی، روش‌شناسی را معادل منطق کاربردی می‌دانست. وی سیاهه‌ای از مسائل روش‌شناختی از قبیل، تعاریف، ماهیت مفاهیم، اندازه‌گیری و شمارش، طبیعت نظام، ارزش علوم طبیعی و مانند اینها را نیز ارائه نمود.

از دیگر صاحب‌نظران مربوط به مقوله روش‌شناختی می‌توان ماکس وبر را نام برد. به گفته پرفسور مک لاپ، وی نقش ممتازی در روش‌شناسی دارد. به ویژه تلاش وی در تدوین روش‌شناسی علوم اجتماعی، بسیار برجسته است. او می‌گوید که وظیفه روش‌شناسی تنها این است که بیان کند که یک رشته مسائل منطقاً با یک رشته دیگر تفاوت دارند. وی تصریح می‌کند که برخورد با این گونه مسائل با استفاده از ابزارهای تجربی یا با کمک مبانی و اصول منطقی، بسیار معنادار خواهد بود. در ضمن، وی با توجه به تأثیر درک دانشمند علوم اجتماعی روی موضوع مورد بررسی، به نوعی تمایز بین علوم اجتماعی و علوم طبیعی قایل می‌شود. (۲۳)

ویلیام مونتگومری (۱۸۷۳-۱۹۵۳) فیلسوف آمریکایی، از دیگر اندیشمندان سده بیستم است که روش‌شناسی را یک بخش از فلسفه می‌دانست. وی فلسفه را به سه بخش، متافیزیک، روش‌شناسی و نظریه ارزش تفکیک می‌کرد. روش‌شناسی که به عقیده وی، به دو زیر بخش معرفت‌شناسی و منطق تقسیم می‌گردد، به این صورت تعریف می‌شود که مطالعه راههای دانستن می‌باشد. پرسی بریجمن (۱۸۸۲-۱۹۶۱) فیزیکدان مشهور، از دیگر چهره‌های برجسته‌ای است که دارای دیدگاههایی در روند تکامل روش‌شناسی است. وی عقیده به مقوله عملیات‌گرایی دارد که نوعی دیدگاه تجربه‌گرایی افراطی در روش‌شناسی به شمار می‌رود. آلفرد نورث وایتهد، از دیگر اندیشمندانی است که به روش‌شناسی پرداخته است. وی برخی از موضوعهای مرتبط با روش‌شناسی را تا حدی از ابهام بیرون آورده است. برای مثال، او به طور روشن ارتباط واقعیتها و اندیشه‌های محض را بیان کرده است. وی در نوشته مشهورش، با عنوان تشریح یک سلسله اندیشه‌های علمی، به بررسی عناصر حسی و عناصر اندیشه‌ای می‌پردازد. (۲۴) از دیگر متفکرانی که در تکامل روش‌شناسی نقش داشته است، موریس کوهن (۱۸۸۳-۱۹۴۷) فیلسوف آمریکایی است. وی به ویژه در قالب کتاب یا مقاله مشهورش در زمینه معنا و مفهوم روش علمی، خدمت‌های مهمی در زمینه روش‌شناسی کرده است. یکی از نکات برجسته در فکر

کوهن، این بود که معلومات تجربی یا معلومات علمی حاصل شده از تجربه را محدودکننده، ناقص و پراکنده می‌دانست و عقیده داشت که اینها نمی‌توانند تصویر کاملی از هستی به ما بدهند. بدین روی، برای شناخت عمیق مسائل، بر استفاده از مبانی عقلی، منطقی و فلسفی تأکید می‌ورزید. البته وی نقش تجربه را کم نمی‌کرد، بلکه محدوده و جایگاه آن را محدود می‌دانست. به سخن دیگر، می‌توان گفت که او نوعی ارزشیابی میانه و متعادلی از جایگاه عقل و تجربه را پیش می‌برد.

هانس رایشن باخ (۱۸۹۱-۱۹۵۳) فیلسوف مشهور آلمانی نیز در تحولات روش‌شناسی نقش دارد. وی یکی از اعضای حلقه وین^(۳۵) می‌باشد و یک دیدگاه تجربه‌گرایانه دارد و با کمک فیزیک جدید، توجه زیادی به بحث قضا و زمان و نقش آنها مبذول می‌دارد. در منطق احتمالات و منطق استقرا نقش شایانی ایفا کرده است. وی بر آن است که کلید فهم روش علمی مرتبط با مسئله احتمالات است. او در جایگزینی مفهوم نظریه احتمال به جای دیگر نظریه‌هایی از قبیل نظریه عمل‌گرایی، نظریه ابطال‌پذیری و مانند آنها، سهم شایانی دارد. از دیگر اندیشمندانی که نقش چشمگیری در پیشبرد روش‌شناسی داشته است، فلیکس کوفمن می‌باشد. وی حتی کنایی با عنوان روش‌شناسی علوم اجتماعی نوشته است. تصور وی از روش‌شناسی، یک تحلیل منطقی از روشهای علمی است. یکی از نکات برجسته در دیدگاه وی، این است که اصولاً نمی‌توان برای تمام علوم یک روش پژوهش را تصور نمود، و تصریح می‌کند که به ویژه در مورد علوم اجتماعی، گاهی ممکن است وضعیت پژوهش به نوعی روش‌شناسی تکثرگرایانه تن در دهد. وی عقیده دارد ورود بسیاری از مسائل معرفت‌شناختی در حوزه روش‌شناختی بدون مشکل نبوده است (از نمونه اینها به موارد زیر اشاره می‌کند: آیا قوانین حاکم در طبیعت وجود عینی دارند یا صرفاً ذهنی هستند. آیا آنها مرزهایی واقعی بین اشیا هستند یا صرفاً یک سلسله ساخته‌های نظری هستند. آیا قوانین وجود داشته‌اند و کشف می‌شوند یا اساساً توسط انسان اختراع شده‌اند). وی همچنین در ارتباط با تفاوت روش‌شناختی علوم طبیعی و علوم اجتماعی، دخالت اراده آزاد انسانی در علوم اخیر و نبودن اراده مذکور در قوانین فیزیکی را ذکر می‌کند.^(۳۶)

فیلسوف و جامعه‌شناس مشهور اتریشی، آلفرد شوتز (۱۸۹۹-۱۹۵۹) از دیگر متفکرانی است که به طور خاص درباره روش‌شناسی علوم اجتماعی بررسیهایی انجام داده است. یکی از

دیدگاههای جالب توجه وی، ارائه تفسیر خاصی از مشاهدات تجربی است. او تأکید می‌کند که نباید اصطلاح "مشاهدات تجربی" را به امور حسی واقع شده در خارج محدود کنیم، بلکه باید هر نوع شکل آزمونی را نیز که بر مبنای آن عقل سلیم در زندگی روزانه به دریافت اعمال انسانی و آثار آن مبادرت می‌ورزد، دربرگیرد. (۳۷) وی در موارد زیادی با تشکیل یک رشته دستگاههای استدلالی به پاسخ ایرادهای روش‌شناختی می‌پرداخت. (۳۸) رودلف کار ناپ (۱۸۹۱-۱۹۷۰) نیز که از سران اثبات‌گرایان منطقی است، تأثیراتی شایان توجه در مقوله روش‌شناسی داشته است. وی نیز مانند دیگر اثبات‌گرایان منطقی به نوعی تجربه‌گرایی افراطی عقیده داشت. او تصریح می‌کند که امور متافیزیکی نه تنها بی‌فایده هستند، بلکه حتی از هر نوع محتوای شناخت نیز تهی هستند. البته وی چندین سال بعد، موضعی دیگر انتخاب کرد که با موضع تجربه‌گرایی فوق‌سازگار نبود. زیرا وی در مقاله‌ای تحت عنوان "ویژگی روش‌شناختی مناهیم نظری" ضمن اینکه منافع و مزایای زبان مشاهده را برتر از زبان نظریه بیان می‌کند، اما در عین حال، اهمیت و کارکرد زبان نظری را نیز می‌پذیرد. (۳۹)

هنری مارگنو، فیزیکدان مشهور، از دیگر صاحب‌نظرانی است که در تکامل روش‌شناسی سهم داشته است. از نظر وی، روش‌شناسی مفهوم خاصی دارد، به این صورت که روش‌شناسی را بخشی از متافیزیک تلقی می‌کند که به مطالعه روشهایی مبادرت می‌ورزد که معین کند چه چیزی حقیقی است. وی در واقع، ارزش و اعتبار علمی بودن را به همراه وجود بروز جنبه‌های متافیزیکی تلقی می‌کند. اصولاً وی رشد دانشها و علوم را در گرو حرکت سریعتر به سوی تدوین مراحل نظری تلقی می‌کند. شاید بتوان وی را در دفاع از امور نظری متقابل تجربه‌گرایان، و به ویژه عملیات‌گرایان تلقی نمود. (۴۰) کارل پوپر (۱۹۰۲-۱۹۹۴) فیلسوف مشهور نیز در تحولات روش‌شناسی نقش شایانی داشته است. یکی از برجستگیهای اندیشه وی مخالفت با اندیشه اثبات‌گرایان منطقی در بامعنا بودن یا بی‌معنا بودن گزاره‌های متافیزیکی است. پوپر، بر خلاف آنان، عقیده داشت که اگرچه امور متافیزیکی غیرقابل آزمون هستند، ولی بی‌معنا نبوده و حتی ممکن است در تکامل امور علمی نقش اساسی نیز داشته باشند. یک بحث اساسی دیگر در روش‌شناسی پوپر مربوط به نقش روش استقرا در کشف علمی است. چون در بحث استقرا، یک مشکل جدی، غیرکارآمد بودن آن در

برخی زمینه‌ها می‌باشد. حتی توسط طرفداران اصلی روش استقرا (مانند هیوم) نیز به این نکته اذعان داشته‌اند. در عین حال، استقراگرایان، روش اساسی علمی را نیز استقرا قلمداد می‌کنند. اما پوپر نگرش دیگری به موضوع دارد. وی تصریح می‌کند که اصولاً علم بستگی به استقرا ندارد، چون در مرکز و اساس اکتشاف علمی قابلیت ابطال وجود دارد و نه قابلیت تأیید. اصولاً پوپر بین روان‌شناسی علم و منطق علم تفاوت قابل است و استقرا را تنها ابزار محدودی در اختیار روان‌شناسی علم می‌داند. در این زمینه می‌گوید که روان‌شناسی علم با واقعیت‌های تجربی سروکار دارد [و بنابراین، ابزار استقرا می‌تواند در خدمت آن باشد،] ولی منطق علم تنها مرتبط با روابط منطقی است. در نتیجه، از نظر وی، در موارد زیادی می‌توان از طریق قیاس نیز به آزمون نظریه‌ها مبادرت کرد. (۴۱)

تعریف روش‌شناسی از نظر پوپر این است که روش‌شناسی در واقع نظریه قواعد روش علمی است. وی به عنوان نمونه‌ای از قواعد روش‌شناسی، به قانون علیت اشاره می‌کند. پوپر تحولات و پیشرفت علم را در گرو فرایندی می‌داند که حدسها و ابطال‌ها صورت می‌گیرند. در ابتدا، یک رشته فرضیه‌ها و حدسها مطرح هستند و در عمل مورد آزمون قرار می‌گیرند. هر کدام که از بوته آزمون موفق درآیند، نظریه کارآمدی را خواهند ساخت. به بیان دیگر، با وجود تکیه بر حدسها و فرضیه‌های اولیه، قضاوت نهایی، در اندیشه پوپر، با آزمون خواهد بود. (۴۲) در هر صورت، ظاهر بحث ابطال‌گرایی پوپر با ظاهر آزمون‌پذیری اثبات‌گرایان شباهت دارد، ولی معیار اثبات‌گرایان برای با معنا تلقی کردن یا بی معنا تلقی کردن گزاره‌ها مطرح است، اما معیار ابطال‌گرایی اصولاً وارد این قضاوت نمی‌شود. پوپر، علاوه بر روش‌شناسی در فلسفه علم، فلسفه سیاسی، معرفت‌شناسی و فلسفه، تلاشهای گسترده‌ای نموده است. (۴۳) از همه اینها گذشته، وی در روش‌شناسی علم اقتصاد نیز تأثیراتی داشته است که در بخش بعدی به آن اشاره می‌کنیم. از دیگر اندیشمندان مؤثر در روش‌شناسی هربرت فیگل (۱۹۰۲-۱۹۸۸) شیمیدان مشهور می‌باشد. وی اصولاً روش‌شناسی را یکی از شاخه‌های فلسفه علم تلقی می‌کند (به این صورت که فلسفه علم را شامل معرفت‌شناسی، منطق و روش‌شناسی می‌داند). وی با روش‌شناسی تجربه‌گرایی افراطی مخالفت ورزیده و راه‌های اصل موضوعی مبتنی بر تعاریف، فروض و استنباط قیاسی را وجه

غالب مطالعات علمی می‌داند.

از دیگر صاحب‌نظران در زمینه روش‌شناسی، ریچارد بریث وایت (۱۹۰۰-۱۹۹۰) می‌باشد. وی از فلاسفه‌ای است که می‌گویند دیدگاهی نزدیک به اثبات‌گرایان منطقی دارد. اما در عین حال، او را نمی‌توان یک تجربه‌گرای افراطی دانست، زیرا تأکید زیادی بر استدلال قیاسی در پیشرفت علوم دارد و تصریح می‌کند که هر نظام علمی، شامل یک مجموعه فرضیاتی است که یک قالب قیاسی را تشکیل می‌دهند.^(۴۴) ارنست نیگل (۱۹۰۱-۱۹۸۵) فیلسوف آمریکایی نیز در پیشبرد روش‌شناسی کوشیده است. وی در زمینه نظریه معرفت و فلسفه علم به طرح نوعی تجربه‌گرایی متعادل مبادرت کرد. از نظر او معمولاً نظریه جدید نسبت به نظریه قدیم، یک رشته برتریها دارد و عمومیت بیشتری پیدا می‌کند و لزوماً قبول نظریه جدید به مفهوم رد نظریه قدیم نیست. برای مثال، نظریه نسبیت انیشتین، نسبت به نظریه نیوتن^(۴۵) عمومیت بیشتری دارد، و بدین روی، جایگزین آن می‌گردد،^(۴۶) اما این به معنای رد تئوری نیوتن نیست. نیگل همچنین بین چند نوع تبیین و توضیح تمایز قابل‌گردید. برای مثال، دو نمونه از آنها توضیح قیاسی و توضیح احتمالاتی است که نوع اخیر بیشتر مبتنی بر یک رشته قواعد و یافته‌های آماری بوده است.^(۴۷)

کارل همپل (متولد ۱۹۰۵) فیلسوف معروف آلمانی نیز تأثیر چشمگیری در مطالعات روش‌شناختی داشته است. او در واقع، نوعی تفسیر بهبود یافته‌ای از دیدگاه اثبات‌گرایان منطقی را ارائه نمود. وی اصولاً بحث تبیین علمی را مطرح کرد و به معیار آزمون‌پذیری تجربی اثبات‌گرایان ایراد گرفت. اصولاً یکی از صاحب‌نظرانی که بحث شایان توجهی در "توضیح و تبیین" صورت داده، همپل است. وی دو دسته تبیین آماری و تبیین استدلالی را مطرح ساخت.^(۴۸) علاوه بر اینها، می‌توان از توماس کوهن (متولد ۱۹۲۲) فیلسوف آمریکایی، ایمره لاکاتوش (۱۹۲۲-۱۹۷۴) صاحب‌نظر در فلسفه ریاضی و فلسفه علم، و پل فای رابند (۱۹۲۴-۱۹۹۴) نیز به عنوان تکامل‌دهندگان روش‌شناسی نام برد. توماس کوهن با ارائه ساختارهای انقلابات علمی و لاکاتوش با بیان برنامه‌های پژوهش علمی و فای رابند با بحث "ضد روش"، در هر حال، فضاهاى جدیدی در روش‌شناسی را ترسیم نمودند.^(۴۹) با توجه به پیوستگی روش‌شناسی به طور کلی با روش‌شناسی در اقتصاد، در بخش بعدی به تحولات رشته اخیر می‌پردازیم.

ب) تحولات اساسی در روش‌شناسی علم اقتصاد

می‌توان به شیوه‌های مختلف و با اعتبارات گوناگون به بررسی روند تکامل روش‌شناسی علم اقتصاد (یا هر رشته علمی دیگر) مبادرت نمود. برای مثال، می‌توان مبنای تاریخی را برگزید و براساس مقاطع تاریخی موضوع را دنبال کرد. یا می‌توان به اعتبار شخصیت‌های برجسته در رشته مذکور، مطلب را مطالعه کرد. گاهی هم اعتبار مکاتب و روش‌های هر مکتب در تبیین موضوع می‌تواند محور ارزشیابی قرار گیرد. در اینجا در صدد هستیم چند مقطع اساسی را مبنا قرار دهیم که صاحب‌نظران خاصی در قالب مکاتب و اندیشه‌هایی (یا مستقلاً) نگرش‌هایی روش‌شناختی را پیش برده‌اند. روشن است که این شیوه، جنبه پیشنهادی دارد و پژوهش‌های مشابه می‌توانند با انتخاب محورهای خاصی از موضوع مورد مطالعه جهت‌گیری‌های مختلفی داشته باشند. ضمناً در اینجا اولاً مهمترین نگرش‌ها را مطرح می‌کنیم و ممکن است تمام تفکرات ارزشیابی نشوند (مثلاً بخشی از هر نگرش به طور نمونه ذکر می‌شوند). ثانیاً برخی از اندیشه‌ها و صاحب‌نظران را که منعکس‌کننده مواضع مشترکی هستند، در یک دسته و یک عنوان ذکر می‌کنیم. در اینجا مجموعاً پنج نگرش را بررسی می‌نماییم. اول دیدگاه استوارت میل و ریکاردو می‌باشد. دوم اندیشه مایز، نایت، رابینس و مکتب اتریش است. دیدگاه‌های سوسیالیستها، مکتب تاریخی و نهادگرایان به دنبال آن خواهد آمد. اثبات‌گرایان منطقی، ابزارگرایان و پوپریها در مرحله چهارم مورد مطالعه قرار می‌گیرند. و سرانجام در مرحله پنجم خطابه‌گرایان و دیگر دیدگاه‌های معاصر را می‌آوریم. البته پیش از هر چیز لازم است از تلاش عمیق و نقش جدی اقتصادشناس مشهور، مک لاپ، در این زمینه قدرشناسی کنیم. (۵۰)

۱. دیدگاه ریکاردو و استوارت میل

با توجه به اینکه در هر حال مشهور شده است که علم اقتصاد در قالب مکتب کلاسیک مدون گردیده، عقلایی است که بحث‌های روش‌شناسی اقتصاد نیز در چارچوب همان مکتب آغاز گردد. مکتب کلاسیک با انتشار کتاب آدام اسمیت (ثروت ملتها) در سال ۱۷۷۶ آغاز گردید و جالب توجه است که سال آغاز علم اقتصاد نیز همان تلقی می‌گردد. با وجودی که سهم آدام اسمیت و

حتی افرادی دیگری چون کستیلون در مکتب مذکور شایان توجه است، اما از جهات روش شناختی، کارهای ریکاردو، و به ویژه استوارت میل، برجستگی بیشتری دارد. به نظر می‌رسد که بینش روش شناختی آن دو، در واقع، به نحوی وضعیت روش‌شناسی در کل مکتب کلاسیک را نشان می‌دهد. دیوید ریکاردو (۱۷۷۲-۱۸۲۳) به عنوان اقتصادشناسی مشهور است که زمینه‌ها و امکانات روش انتزاعی را در اقتصاد به اثبات رسانید. البته این موضوع از جهتی می‌تواند تعجب‌آور باشد، زیرا ریکاردو بر عکس آدام اسمیت، معمولاً دنبال امور عملی و اجرایی (۵۱) بود ولی آدام اسمیت بیشتر از ریکاردو در امور آموزشی و علمی فعال بود. اما از جهت روش‌شناسی، ریکاردو کم و بیش انتزاع‌گرای محض گردید و آدام اسمیت دیدگاه تجربه‌گرا داشت. حتی می‌گویند که تأکید ریکاردو در انتقال اهمیت علم اقتصاد از مسئله تولید ثروت به توزیع محصولات نیز می‌تواند ریشه در همین دیدگاه انتزاع‌گرایی وی باشد. وی به نقد تعریف مالتوس می‌پردازد و بیان می‌کند که اقتصاد سیاسی، نوعی مطالعه و پژوهش در ماهیت قوانین مربوط به توزیع است (مالتوس عقیده داشت که اقتصاد سیاسی بررسی در طبیعت عوامل ثروت است (۵۲)).

یکی از اقتصادشناسان مشهوری که در ترسیم نخستین اندیشه‌های روش‌شناختی علم اقتصاد سهم بوده است، جان استوارت میل (۱۸۰۶-۱۸۷۳) می‌باشد. البته برجسته‌ترین اقتصادشناس کلاسیکها پس از ریکاردو نیز به شمار می‌آید. او به طور تعجب‌آوری، هم اندیشه قیاس‌گرایی ریکاردویی را می‌پذیرد و هم از سوی دیگر، بر مشی تجربه‌گرایی در اقتصاد تأکید می‌ورزد. به گونه‌ای که حتی برخی افکار وی را حاوی نوعی تناقض، می‌دانند. وی اقتصاد سیاسی را هم علم تلقی می‌کرد و هم نوعی هنر می‌دانست. زیرا در نظر او، تحلیل کارکرد نظام اقتصادی کار علم بود و اینکه نمی‌توانست اقتصاد را جدای از فلسفه اخلاق و فلسفه اجتماعی دانست، به نظر وی جنبه هنری بودن اقتصاد تلقی می‌شد. وی موضع خاصی در متوله مطلوبیت داشت. یک نکته شایان توجه در دیدگاه مطلوبیت‌گرایی میل، این بود که عقیده داشت صرفاً منافع شخصی نیست که راهنما و انگیزه اصلی فعالیت اقتصادی انسان باشد.

در مورد دیدگاه خاص ریکاردو گرایی و تجربه‌گرایی استوارت میل باید توجه داشت که وی معتقد بود که موضوع پیچیده‌ای چون اقتصاد سیاسی را تنها در قالب علمی می‌توان از طریق روش

قیاس درک کرد. بر این مبنا، چون عوامل بسیار زیادی بر پدیده‌های اقتصادی مؤثر هستند، بنابراین، امکان کاربرد مستقیم روش استقرا وجود ندارد. بدین روی، راه حل نهایی از نظر وی این است که ابتدا از روش استقرا بهره‌گیریم و یک رشته قوانین روان‌شناختی و فنی تدوین کنیم (۵۳) و سپس به استنباط کاربردهای آنها در اوضاع خاص اقتصادی مبادرت ورزیم. البته در این زمینه، ابزارهای تجربی در تأثیر یا ارزشیابی حقایق امور استنباط شده (از راه قیاس) نقش کلیدی دارند. در نتیجه، از دیدگاه استوارت میل، اقتصاد با وجودی که "علم" است، اما علم غیردقیقی است، زیرا عوامل استنباطی بسیار زیادی در ارتباط با پدیده‌های آن وجود دارند. به نظر می‌رسد که دیدگاه میل، حتی روی برخی از نئوکلاسیکها، از جمله "جان نویل کینز" نیز مؤثر واقع شده است. حتی دیدگاه وی درباره این موضوع که قضایای اساسی در علم اقتصاد به خوبی توجیه شده هستند، مورد تأکید و توجه برخی از صاحب‌نظران روش‌شناختی در کتب نئوکلاسیک، مانند رابینس، نیز قرار گرفته است. (۵۴)

۲. اندیشه‌های روش‌شناختی، مایز، نایت، رابینس

سه اندیشمند معروف فوق، دست کم از صاحب‌نظران روش‌شناسی در مکتب نئوکلاسیک هستند و هنوز هم پرتوهایی از تفکر آنان بر تحلیلهای اقتصاد متعارف حاکم است. به سبب عقاید مشترکی که اینها در روش‌شناسی اقتصاد دارند، در یک گروه به بررسی آنها پرداخته‌ایم. لودویگ ادلر فون مایز (۱۸۸۱-۱۹۷۳) از اقتصادشناسان مشهور اتریشی است و از سران مکتب اتریشی اقتصاد، به شمار می‌آید. فون مایز تأکید خاصی در ذهن‌گرایی در شناخت پدیده‌های اقتصادی داشت. یکی دیگر از نکات برجسته در تفکر مایز، این است که نظریه اقتصادی را مستقل از ارزشها می‌دانست. شاید بتوان این عقیده را به علت تأثیرپذیری وی از تفکر اثبات‌گرایی اگوست کنت دانست. (۵۵) افراط در نظریه‌گرایی فون مایز به گونه‌ای است که تصریح می‌کند که "اگر میان تجربه و نظریه تناقضی به وجود آید، همواره باید فرض کرد که شرایط از پیش فرض شده برای نظریه محقق نشده‌اند یا اینکه در مشاهده ما قدری اشکال هست...." (۵۶) به سخن دیگر، اگر واقعیت برخلاف دیدگاه ذهنی انسان باشد، باید آن واقعیت خطا باشد. البته شاید به علت این تدروی شدید باشد که

در جاهایی دیگر از نوشته‌های وی مطالبی متفاوت از وی نقل شده است که شاید بتوان آن را نوعی عقب‌نشینی از موضع سخت فوق تلقی نمود. (۵۷)

فرانک نایت (۱۸۸۵-۱۹۷۳) از دیگر اقتصادشناسان سرشناس نئوکلاسیک است که از نظر توجه به ذهن‌گرایی و تأکید در مبانی فردگرایانه با مایز هم عقیده بود. فرانک نایت با وجودی که نئوکلاسیک بود، یکی از بنیانگذاران مکتب شیکاگو نیز به شمار می‌رفت. (۵۸) روشن است که از نظر توجه به فردگرایی و ذهن‌گرایی، فرانک نایت همسانی شایان توجهی با اندیشه مکتب اتریشی داشت. وی در مورد جدایی امور اثباتی و خنثی بودن اقتصاد و بیگانه بودن آن از ارزشها با مایز توافق نداشت. البته عده‌ای دیگر از متفکران مکتب اتریش نیز همگام با فرانک نایت، از تلقی علم اقتصاد چونان علوم طبیعی خودداری می‌کردند و حتی پروفورهایک و فرانک نایت این جدایی از اقتصاد و ارزشها را رد کردند. (۵۹) تأکید فرانک نایت بر موضوع عدم اطمینان در اقتصاد و وجود اشتباهات زیاد در بررسی پدیده‌های آن، از دیگر زمینه‌های مهم روش‌شناختی است. تأکید وی بر علم اجتماعی بودن اقتصاد و تصریح تمایز آن از علوم طبیعی، از نکات برجسته دیگر در اندیشه وی می‌باشد. (۶۰)

لیونل رابینس (۱۸۸۹-۱۹۸۴) اقتصادشناس معروف انگلیسی، از دیگر متفکران نئوکلاسیک است که سهم چشمگیری در تکامل روش‌شناسی اقتصاد (دست‌کم در مکتب مذکور) داشته است. دیدگاه وی، دست‌کم نسبت به فون مایز، غیر جزمی‌تر است. به بیان دیگر، وی نظریه‌گرایی افراطی مایز را ندارد. البته وی نظریه اقتصادی را در قالب فرضیه‌ای قیاسی مورد توجه قرار می‌دهد. دیگر اینکه جهان‌شمول بودن نظریه اقتصادی در همه ابعاد از نظر مایز، مورد قبول همه جانبه رابینس قرار نمی‌گیرد. به این صورت که وی مفروضات نظام اقتصاد نئوکلاسیک را به دو دسته "اساسی" و "کمکی" تقسیم می‌کند و جهان‌شمولی مورد اول را معتبر، اما عمومیت مفروضات کمکی را گمراه‌کننده می‌داند. (۶۱) یکی از ملاحظات خاص روش‌شناختی در اندیشه او، همان جدایی سفت و سخت اقتصاد اثباتی از اقتصاد دستوری است. به عقیده وی، دغدغه علم اقتصاد مربوط به چهره‌ها و خصوصیات از رفتار انسانی است. وی در قالب کارهای روش‌شناختی خود، تصریح می‌کند که مفروضات علم اقتصاد به صورت استنباطاتی هستند که بر مبنای یک رشته

واقعیات تجربی استوارند. وی به عنوان یکی از این واقعیات تجربی، کمیابی منابع را ذکر می‌کند. (۶۲)

اشاره‌ای به روش‌شناسی کینز

در اینجا، بی‌مناسبت نیست که گریزی به روش‌شناسی کینزی بزنیم. البته با توجه به اینکه اقتصاد کینزی باعث تحولی اساسی در مبانی اقتصاد سرمایه‌داری نشد، شاید دشوار باشد ادعا شود که روش‌شناسی کاملاً مستقلی نسبت به نئوکلاسیک داشته باشد.^۱ این امر به مفهوم کم توجهی به اقتصاد کینز نیست، بلکه یک بحث علمی صرف و پژوهشی است. تنها چیزی که به نظر می‌رسد موضوع را برجسته می‌کند، اهمیت راه‌حلهای کینزی در وضعیت بحران کبیر می‌باشد که در هر حال در اوضاع و احوال مذکور کار ساز بود. البته از لحاظ علمی نیز به طور رسمی و جدی بحث اقتصاد کلان پس از تلاش کینز مطرح شد. اما اینکه حتی جدایی مذکور امری رضایتبخش است یا نه، و آیا ثمره روش‌شناختی خاصی دارد یا نه، دست کم اختلاف نظر زیادی وجود دارد و دیدگاه روشن و مستدلی ارائه نشده است. حتی برخی از صاحب‌نظران در موضوع روش‌شناسی و همچنین در شناخت دیدگاه کینز، تصریح می‌کنند که اصولاً در نظریه عمومی کینز، (مهمترین دستاورد انقلاب کینزی) مطلب چندان مهمی وجود ندارد که آن را یک الگوی مستقل و بدیل برای دیگر الگوها (مثلاً نئوکلاسیک) مطرح ساخت.

وی تأکید می‌کند که کینز تنها روی مبانی عقل‌گرایی فردی نئوکلاسیک در ظاهر نقد می‌کند (۶۳) و استدلالش این بود که "دلیل مناسبی برای قبول این عقیده وجود ندارد که بنگاه یا فرد مقدار بهینه تولید را مطابق الگوهای نئوکلاسیک بخواهند گزید." (۶۴) روشن است که این امر، لزوماً به معنای وجود یک روش‌شناسی مستقل از نئوکلاسیک نیست. اصولاً در انتخابهای مربوط به الگوی کینز نیز تنها افراد هستند که در نهایت، اقدام به انتخاب می‌کنند. از لحاظ فلسفی، کینز تحت تأثیر صاحب‌نظران مکتب کمبریج قرار گرفته است. بنابراین، به نظر می‌رسد تأکید وی در بحث احتمال ناشی از تأثیر افکار راسل (۱۸۷۲-۱۹۷۰)، جی. ای. مور (۱۸۷۳-۱۹۵۸) و سی. دی. برود

۱. بدین روی، در یکی از زیربخشهای نئوکلاسیک به آن اشاره می‌کنیم.

(۱۸۸۷-۱۹۷۱) باشد. (۶۵) شاید طبق تأثیر همین دیدگاه هم باشد که اقتصاد را عملاً در زمره علوم طبیعی نمی پذیرد و اصولاً مشابه تصور کردن علوم طبیعی با علم اقتصاد را غیر قابل قبول می داند. ملاحظه می شود که از این نظر، دیدگاه کینز همانند دیدگاه نایت و هایک است.

کینز همانند استوارت میل، اقتصاد را علمی غیر دقیق می داند و همانند فرانک نایت، آن را همراه با خطا [و عدم اطمینان] قلمداد می نماید. البته ریشه اصلی فکر کینز در شناخت اقتصاد، به همان اندیشه درک مستقیم یا شهود مربوط به مکتب کمبریج مربوط می شود. بر این مبنا، کینز عقیده دارد که اقتصاد را تنها از راه تجربه، منطق، مشاهدات و امثال آن نمی توان به طور دقیق دریافت (۶۶) و باید از درک مستقیم نیز کمک گرفت. کینز بر این مبنا همچنین به نقادی نظریه نئوکلاسیک می پردازد. وی به روش تحلیل و منطق نظریه نئوکلاسیک ایراد نگرفته، بلکه به غیرواقعی بودن مفروضات آن حمله می کند، و در نتیجه، نظریه نئوکلاسیک را غیر قابل کاربرد به طور جهانشمول می داند و تنها آن را در وضعیتهای خاصی، کارآمد می داند. وی راه حل را باز هم درک مستقیم می داند و حتی آن را وسیله درک فرض صحیح قلمداد می کند. در هر صورت، با وجودی که شاید بتوان دست کم با توجه به ورود احتمال و قضیه درک مستقیم، روش شناسی کینز را نوعی روش شناسی مستقل تلقی نمود، اما تنش و تأثیر شایان توجهی نمی توان از قضیه درک مستقیم انتظار داشت. حتی خود کینز نیز در مواردی از پاسخ دادن به مشکلات، کارکردها و تأثیر واقعی و روشن روش مذکور، عملاً شانه خالی کرده است. (۶۷) به سخن دیگر، در نهایت، می توان روش شناسی وی را نوعی روش شناسی "ترکیبی" دانست. چون از یک سوی، به اهمیت انتزاع و منطق صوری در تحلیل اقتصاد اشاره دارد، و بنابراین، از این جهت به مکتب اتریشی مشابهت دارد، از سوی دیگر، به اهمیت تاریخ و داده های تاریخی و واقعی توجه می کند، بدین روی، همانند مکتب تاریخی نظر می دهد. (۶۸)

۳. روش شناسی سوسیالیستها، مکتب تاریخی و نهادگرایان

با وجود اختلاف نظرهای روش شناختی مکاتب یادشده، اما چون به نحوی همگی حمله مشترکی به اقتصاد نئوکلاسیک می نمایند، بررسیهای روش شناختی مربوط به آنان را در یک بخش انجام

می‌دهیم. سوسیالیسم و روش‌شناسی سوسیالیستی ریشه طولانی در تاریخ دارد، اما در این مقاله، مواضع کلی آنها از دهه ۱۸۸۰ را به بعد مورد توجه قرار می‌دهیم. بین تفکرات مختلف خود سوسیالیستها نیز دیدگاههای روش‌شناختی متفاوتی وجود دارد، اما در چند مورد مبنایی هماهنگ هستند که روی روش‌شناسی مربوطه تأثیر می‌گذارد. یکی این است که مالکیت خصوصی (به ویژه در مورد سرمایه مولد) و عقیده اقتصاد آزاد^۱ (با تعبیر لسفر) را رد می‌کنند (۶۹) و هماهنگی طبیعی بین منافع فردی و اجتماعی را نمی‌پذیرند. از سوی دیگر، از نوعی مالکیت دسته جمعی دفاع می‌کنند و تخصیص منابع را وظیفه دولت مرکزی می‌دانند. در هر حال، روش‌شناسی فردگرایانه بر این دیدگاه حاکم نخواهد بود. به بیان دیگر، یکی از نقدهای روش‌شناختی مارکس نسبت به کلاسیکها، همان دیدگاه فردگرایانه و تعمیم آن است. وی فرض رفتاری یک انسان اقتصادی و تلقی آن به عنوان رفتار طبیعی برای هر انسان در هر وضعیت را غیر کارآمد می‌داند. و آن را خاص جامعه سرمایه‌داری در سده هیجدهم می‌داند. به نظر می‌رسد که مارکس با این بیان می‌خواهد بفهماند که اصولاً اقتصاد سیاسی [علم اقتصاد حاکم کلاسیک] در واقع، علم اقتصاد مربوط به جامعه همان سده است و مناسب با همه دورانها و مکانها نیست.

البته باید توجه داشت که مارکس (و بسیاری از سوسیالیستها) در مراحل اولیه مطالعات علمی، بسیاری از مسیرهای روش‌شناسی اقتصاد کلاسیک را می‌پذیرند. به سخن دیگر، این گونه نیست که روش‌شناسی سوسیالیسم و مارکسیسم را بتوان با روش‌شناسی کلاسیکها متضاد دانست. زیرا در تفکر مارکس‌گرایان، مطالعات نظری مقدم بر تأثیر تحولات تاریخی است. یعنی بررسیهای منطقی، مرحله اول روش‌شناسی مارکس‌گرایان است و عملاً در این زمینه مشابه تحلیل کلاسیک است. البته در مراحل بعدی، تحولات تاریخی و اجتماعی مورد تأیید مارکس است که می‌تواند نقدی بر کلاسیک تلقی شود. به این صورت که مارکس کلاسیکها را مورد حمله قرار می‌دهد که چرا واقعیات تاریخی و اوضاع اجتماعی را در مطالعات خود مورد توجه قرار نمی‌دهند. بر همین مبناست که مارکس جهانشمول بودن اقتصاد کلاسیک را رد می‌کند. با وجود این، در مواردی، ابهام و تردید در روش‌شناسی سوسیالیستی و مارکسیستی وجود دارد.^(۷۰) در ضمن پوپر به خطا بر این گمان است

که مارکس روش‌شناسی تاریخ‌گرایانه داشته است و این هم غیر قابل قبول است. نگارنده در جایی دیگر در این زمینه، مقاله‌ای ترجمه نموده که خواننده می‌تواند به آن مراجعه کند. بنابراین، رد نظریه پوپر در اینجا ضروری به نظر نمی‌رسد. (۷۱)

روش‌شناسی مکتب تاریخی آلمان

چند مطلب جدی بر روش‌شناسی مکتب مذکور (۷۲) مؤثر است. یکی این عقیده آنان است که جامعه به طور دایم در حالت تغییر است. در نتیجه، آنچه برای اقتصاد یک جامعه در وضعیت خاصی، لازم و مفید است، ممکن است برای جامعه دیگر یا وضعیت دیگر در همان جامعه، کارآمد نباشد. این نگرش نسبی‌گرایانه، از نظر روش‌شناسی حایز اهمیت خاصی است. اصولاً یکی از مبانی این مکتب در مقابله با وضع جهانشمول مورد ادعای اقتصاد کلاسیک (و نئوکلاسیک) همین امر است. مطلب دیگر، این است که روش‌شناسی اقتصاد سنتی فردگرایانه است، در حالی که روش‌شناسی مکتب تاریخی را می‌توان جامعه‌گرایانه یا ملی‌گرایانه^۱ تلقی کرد. شاید علت حضور بیشتر دولت در اقتصاد آلمان، نسبت به دیگر کشورهای غربی، در آن زمان، حاکمیت همین فکر بوده باشد. در ضمن، نوعی نگرش "کل‌گرایانه" نیز بر مکتب اقتصادی آلمان مسلط بود. بدین روی، اقتصاد را جزء جداناپذیری از دیگر ابعاد اجتماع می‌دانستند. اهمیت بسیاری برای داده‌های تاریخی قایل بودند، و بدین روی، نسبت به روش‌شناسی انتزاع‌گرایی کلاسیکها و نهایی‌گرایان موضع نقادانه شدید داشتند. به بیان دیگر، خود موضع نسبتاً مستحکمی در کاربرد روش استقرا با داده‌های تاریخی داشتند. البته این امر، در موارد بسیاری، با نوعی بن بست عملی مواجه می‌شد، به گونه‌ای که گاهی عده‌ای از پیروان جوانتر مکتب تاریخی ناچار می‌شدند به مواردی از روش انتزاعی تن در دهند و از پیروی یکجانبه از روش استقرا دست بردارند. (۷۳)

یادآوری این نکته نیز در مورد روش‌شناسی مکتب تاریخی حایز اهمیت است که آنها در واقع عقیده دارند که روش یگانه علمی تجربه‌گرایانه است. روشن است که اینها نیز تحت تأثیر افکار

اگوست کنت، روش علوم طبیعی را روش منحصر به فرد علمی می‌دانند. در ضمن، طبق این دیدگاه، پدیده‌های اجتماعی در طول تاریخ، مشابه پدیده‌های طبیعی بوده، بنابراین، روند آتی تاریخ دقیقاً قابل پیش‌بینی است. صاحب‌نظر مشهور فلسفه علم، پوپر، به نقد این نظریه پرداخته و آن را نوعی بررسی شبه علمی تلقی می‌کند. البته وی حتی مارکس را نیز تاریخ‌گرا تصور نموده است در حالی که (همان‌طور که در بخش پیش اشاره شد) چنین نیست. البته برخی قایل هستند که مکتب تاریخی آلمان، در واقع، یک نگرش خاص از تاریخ‌گرایی است. (۷۴)

گریزی به روش‌شناسی مکتب نهادگرایان

مکتب نهادگرایان، در واقع، تراوش بیرونی اندیشه‌های عده‌ای از اقتصادشناسان آمریکایی است که تقریباً از دهه اول ۱۹۰۰ آغاز گردید. البته اقتصادشناسان آمریکایی از اواسط سده هیجدهم وارد صحنه‌های تحلیل اقتصاد شده بودند. (۷۵) اما مکتب نهادگرایی، پس از ورود یکی از معروفترین آنها، یعنی تورستین وبلن (۱۸۵۷-۱۹۲۹) و انتشار نوشته‌های او مطرح شد. علاوه بر وی، جان کمونز (۱۸۶۲-۱۹۴۵)، وزلی میچل (۱۸۷۴-۱۹۴۸) و کلارنس آیرس (۱۸۹۱-۱۹۷۲) نیز در تحکیم مکتب مذکور سهم شایانی داشتند.

یکی از عقاید نهادگرایان این بود که اقتصاد باید به صورت یک "کل" مورد مطالعه قرار گیرد. اینها تصریح می‌کنند که فعالیت اقتصادی صرفاً جمع فعالیت‌های فردی (تحریک شده بر مبنای نفع مادی شخصی) نیست. هر واحد اقتصادی یا بنگاه اقتصادی، هدفها و ایدئولوژی خاصی دارد که لزوماً نمی‌توان آن را از یک رشته رفتارهای فردی استنباط کرد. به عقیده اینها، علم اقتصاد، پیوند خاصی با سیاست، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، سنتها و فرهنگ و دیگر باورهای انسانی و حتی تجربیات بشری دارد. همچنین اینها معتقدند که چون نهاد‌های هر نظام اقتصادی به طور مداوم در حال تغییر هستند، در مطالعات اقتصادی، نوعی نگرش تکامل تدریجی (همانند تکامل داروینی) لازم است. زیرا از نظر نهادگرایان، وجه اصلی اقتصاد، حرکت است نه تعادل. همین‌طور با تفکر هماهنگی منافع فردی و اجتماعی موافق نیستند و عقیده دارند وجه غالب در گروه‌ها و واحدهای اقتصادی و کارگزاران، تضاد منافع است. مضاف بر این، آنها "اقتصاد آزاد" را قبول ندارند و نقش

بیشتری برای دولت قابل هستند. مطلب نهایی اینکه آنها روش استقرا را بر روش قیاس در مطالعات اقتصادی ترجیح می‌دهند. (۷۶)

۴. روش‌شناسی، اثبات‌گرایان، پوپرها و ابزارگرایان

باز هم می‌توان نوعی وجه مشترک بین سه نگرش روش‌شناختی فوق‌کشف نمود که باعث شده آنها را در یک عنوان کلی قرار دهیم. (۷۷) زیرا به عقیده ما، هر سه این نگرشها با وجود تفاوت‌های چشمگیر، تقریباً در دنیای اثبات‌گرایی سیر می‌کنند. زیرا عملاً قاضی نهایی در کارکرد مناسب نظریه‌ها، در هر سه دیدگاه، تجربه یا مسیر اثباتی دیگر خواهد بود. برای مثال، یکی از تأثیرات واضحی که تفکر اثبات‌گرایان منطقی بر اقتصاد داشت، این بود که برخی اقتصادشناسان، این موضوع را مطرح می‌کردند که علم اقتصاد نیز همانند دیگر علوم تجربی باید به صورت‌بندی تعمیم‌های تجربی و آزمون آنها مبادرت ورزد. شاید بتوان به عنوان مثال ادعای ساموئلسون در ترسیم "ترجیحات آشکار" (۷۸) برای توجیه رفتار مصرف‌کننده را نوعی پرتو روش‌شناختی تلقی کرد که در نتیجه تأثیر اثبات‌گرایان منطقی و نگرشهای مشابه آن، مانند عملیات‌گرایان، حاصل شده است. (۷۹)

باید توجه داشت که اثبات‌گرایان منطقی در طول زمان و پس از مواجه شدن با یک رشته سؤالات و اشکالات، دست به تغییراتی در معیارهای علمی بودن نظریه‌ها زدند. اثبات‌گرایان اولیه، تنها معیار علمی بودن و معنادار بودن گزاره‌ها را قابلیت آزمون تجربی آنها می‌دانستند. اما اثبات‌گرایان جدیدتر (از جمله، رودلف کارنپ و کارل همپل) نوعی مدل فرضیه‌ای-قیاسی را پذیرفتند. (۸۰) در عین حال، همان اندیشه اولیه نیز بر اندیشه برخی از اقتصادشناسان تأثیر گذاشته است. برای مثال، "ترنس هاپسون" تحت تأثیر این اندیشه، عقیده پیدا کرد که باید اقتصاد نیز به عنوان علم، امتحان خود را از راه تجربه بدهد. بدین روی، او به بررسیهای علمی محض در اقتصاد حمله کرد. البته بررسیهای مذکور را تنها زمانی منید می‌دانست که بتواند از یک آزمون تجربی موفق بیرون آیند. این روش، همان اشکال جدی بر کل اثبات‌گرایان منطقی را به دنبال خواهد داشت. زیرا این نگرش بررسیهای اقتصادی را محصور و محدود به یک سلسله پژوهشهای صرفاً

تجربی یا آماری خواهد نمود. این نشان می‌دهد که حتی هاجیسون، نسبت به تحولات (یا عقب‌نشینی) اثبات‌گرایانه که توسط افرادی چون "بریت وایت" و دیگران مطرح شد، بی‌توجه بوده است و عقیده داشت که تمام نظریه‌های اقتصادی باید تحویل به نوعی آزمون تجربی گردند. این دید تجربی افراطی، علاوه بر مشکلات مربوط به محدود شدن زمینه‌های مطالعه علمی اقتصاد، گاهی نتایج غیرمعتبری را نیز می‌تواند به نام علم بارآورد. برای مثال، این گزاره را در نظر بگیرید که "اگر ایران وارد نظام قراردادی گات می‌گردید، گروههایی از اقتصادشناسان دولت را مورد انتقاد قرار می‌دادند، اما ایران وارد گات نشده است. گزاره مذکور، دارای نتیجه تجربی قابل قبولی است، اما آیا انسجام منطقی و اعتبار علمی دارد؟ (۸۱)

مشهور است که اندیشه اثبات‌گرایی، علاوه بر هاجیسون، بر پل ساموئلسون اقتصادشناس مشهور دیگر نیز مؤثر بوده است. البته ادعا شده که در اینجا بیشتر قالب افراطی اثبات‌گرایی، یعنی عملیات‌گرایی، بر اندیشه ساموئلسون تأثیر گذاشته است. در مورد عملیات‌گرایی و نقادی همه جانبه آن، صاحب‌نظران بسیاری کار کرده‌اند و نیازی به بررسی ابعاد آن در این مقاله نیست. (۸۲) طبق این دیدگاه، باید تمام متغیرها و عناصر مؤثر اقتصادی، ما بازاری عملیاتی داشته باشند. اما حتی با فرض امکان وجود چنین مابازاها، عینیت همه آنها برای همه کارگزاران اقتصادی^۱ یکسان نیست. زیرا گرایشهای افراد و گروهها، ارزشهای حاکم بر ذهن آنها، زمینه‌های پیش‌بینی‌گرایی آنها، همه و همه می‌تواند متفاوت باشد (در حالی که حتی شرایط خاص و تعریف شده‌ای هم در خارج حاکم باشد). البته در صورتی که بتوان مناهیم اقتصادی را در یک قالب عملیاتی قرار داد، باید مورد استقبال قرار گیرد و هر حرکتی که به طور منطقی به سوی هر چه بیشتر کمتی کردن عناصر مورد مطالعه پیش برود، ممکن است سودمند باشد. اما امکان اعمال چنین شیوه‌ای، حتی از ناحیه بنیانگذاران تفکر عملیات‌گرایی نیز حل نشده می‌باشد.

از سوی دیگر، ساموئلسون اصولاً به جای تبیین و توضیح که به عقیده ما نقش بسیار زیادی در مطالعات اقتصادی دارد، بر توصیف و تشریح اصرار می‌کند. و اصولاً از نظریه‌ی، وظیفه یک نظریه علمی، تبیین امور واقعی نیست. این نگرش افراطی به تأکید توصیف‌گرایی، در واقع، نوعی دیگر از

ایجاد محدودیت برای مطالعه علمی و محسوس کردن آنها در قالبهای معین استقرایی و آماری است، و در نهایت، منجر به همان بن‌بستهای خواهد شد که در مورد اثبات‌گرایان اولیه و حتی هاجسون، بیان گردید. همان طور که در بخش پیش اشاره کردیم، اصولاً اثبات‌گرایان جدید، به نحوی از محدودیت مذکور خود را کنار کشیده و بررسیهای علمی وظایف نظریه را محدود در قالب توصیف ندانسته و شامل توضیحهایی قابل قبول نیز دانسته‌اند. اما ساموئلسون به این امر عملاً بی‌اعتنا بوده است. به نظر می‌رسد که به همین علت باشد که وی حتی در قالب توضیح پدیده ترجیحات آشکار نیز دچار تناقض گردیده است. زیرا با وجودی که وی پدیده ترجیح آشکار را نوعی نظریه مستقل برای جایگزینی نظریه مطلوبیت تلقی می‌کند، اما عملاً آن را نوعی روش عملیاتی برای بیان همان نظریه نشان می‌دهد. و در نهایت، چنین جاف‌تاده است که نظریه ترجیح آشکار ساموئلسون، در واقع، نوعی بیان مشاهده‌ای از نظریه مطلوبیت رتبه‌ای است. (۸۳)

همچنین گفته می‌شود که تفکرات روش‌شناختی فیلسوف علم، کارل پوپر، نیز بر عده‌ای از اقتصادشناسان مؤثر بوده است. البته باید توجه داشت که هر چند تعارضات چشمگیری بین اثبات‌گرایان و اندیشه پوپر وجود دارد، اما در هر صورت، هر دو، در نهایت، توجه خاصی به تجربه و اثبات در وادی نظریه‌های علمی دارند. یک تفاوت بسیار جدی بین دیدگاههای فوق، این است که پوپر بر ماهیت ماقبل تجربی بودن نظریه‌ها اصرار دارد، اما اثبات‌گرایان منطقی، در موارد زیادی، مابعد تجربی‌اند. از سوی دیگر، وی دست کم با نگرش اثبات‌گرایان اولیه در بی‌معنا دانستن امور ارزشی و متافیزیکی مخالف است. مطلب دیگر اینکه از نظر پوپر پیشرفت علم مشروط به اعمال روش تجربی نیست، اما می‌توان توسط روش مذکور به ابطال یک نظریه اقدام کرد. اما در هر حال، روش ابطال‌گرایی پوپر (دست کم در مواردی) مورد توجه عده‌ای از اقتصادشناسان در بررسی علمیت و کارایی نظریه‌ها قرار گرفته است. دست کم "مارک بلاگ" تصویر نسبتاً مفصلی از چنین تأثیری را نشان می‌دهد. (۸۴)

تأثیر اندیشه ابزارگرایی نیز در اقتصاد، به طور روشنی (دست کم در اندیشه فریدمن) بیان شده است. طبق این اندیشه، درست یا نادرست بودن نظریه‌های علمی اهمیتی ندارد، بلکه مهم این است که پیش‌بینی مناسبی ارائه نمایند. در فلسفه، این تفکر بیشتر به طرفداران اصالت عمل

(پراگماتیستها) از جمله، دیویی، پیرس و ویلیام جیمز مربوط می‌شود. میلتون فریدمن از اقتصادشناسان برجسته قرن حاضر، روش‌شناسی خود را از آنها اقتباس کرده است. از نظر وی، نظریه خوب آن است که قدرت پیش‌بینی متناسبتری در اقتصاد داشته باشد و حتی غیرواقعی بودن مفروضات، مشکلی ایجاد نخواهد کرد. فریدمن در مقاله مشهورش با عنوان "روش‌شناسی اقتصاد اثباتی" تصریح می‌کند که اصولاً هدف یک علم اثباتی [مثل اقتصاد] ارائه پیش‌بینی است و وظیفه آن توضیح و تبیین نیست. (۸۵) جالب توجه است که به نظر می‌رسد به علت این توجه خاص به پیش‌بینی باشد که در برخی از مطالعات روش‌شناسی از ابزارگرایان گاهی به صورت "پیش‌بینی گرایان" نیز نام می‌برند.

در مواردی می‌توان شباهتهایی نیز بین روش‌شناسی فریدمن و اندیشه ابطال‌گرایی پوپر ملاحظه کرد که این خود ادعای تأثیرپذیری فریدمن از تنکر فلسفی پوپر را تقویت می‌کند. برای نمونه، در یک جا فریدمن تصریح می‌کند که تنها شواهد تجربی است که می‌تواند نشان دهد نظریه حقیقی است یا کاذب. اگر پیش‌بینیهای یک نظریه نقض شود، فرضیه رد خواهد شد و اگر از آزمونهای فراوانی پیروز بیرون آید، مورد اعتماد بیشتری واقع خواهد شد. اصولاً شواهد خارجی نمی‌توانند یک فرضیه را اثبات کنند، تنها می‌توانند در ابطال آن با شکست مواجه شود. می‌بینیم که این دیدگاه فریدمن، نه تنها با نظریه پوپر شباهت دارد که حتی با نگرش اثبات‌گرایان جدید نیز مشابه است. اما اثبات‌گرایان جدید و پوپریها برای نظریه نوعی ارزش تبیین قایل هستند، ولی فریدمن، آن را قبول ندارد. (۸۶) در پیام‌نهایی باید تأکید کرد که فریدمن و مقاله مشهورش در تثبیت و تحکیم مبانی اقتصاد سیاسی نقش شایانی داشته‌اند. به ویژه وی در مورد فرض ساده‌حداکثرکردن منافع توسط کارگزاران اقتصادی و فرض ساده رقابت کامل دلمشغولی فراوانی داشته و در استحکام و قبولاندن آنها به مجامع علمی نقش جدی داشته است.

۵. اثر روش‌شناسی خطابه‌گرایان و دیگر نگرشها بر علم اقتصاد

به عقیده ما، ورود اندیشه‌های توماس کوهن، ایمره لاکاتوش و به ویژه پل فای رابند در فلسفه علم، زمینه یک نوع روش‌شناسی جدید را فراهم کردند. پیش از بروز این اندیشه‌ها، دست کم می‌توان

نوعی سیطره مطلق نگرش روش‌شناختی را ملاحظه کرد. حتی در وادی علم اقتصاد، با وجود ابراز نگرشهای نهادگرایی، مکتب تاریخی و مانند اینها، حاکمیت اصلی نوعی جهانشمولی اقتصاد سیاسی مشهود بود. دیدگاههای پوپریها، اثبات‌گرایان و ابزارگرایان نیز با وجود نقادیهایی خاص خود عملاً در تحکیم آن سیطره روش‌شناختی حرکت می‌کردند. اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، نوعی مبانی نظری برای دیدگاههای نسبی‌گرایانه فراهم شد. این موضوع هم اکنون در میان اقتصادشناسان و فلاسفه علم هنوز نیز با سرعت چشمگیری پیش می‌رود. زیرا از یک سو، با ورود نظریه کوهن، روند خطی بودن پیشرفت علم از دیدگاه اثبات‌گرایان، زیر سؤال رفت. کوهن با بررسی تاریخ علم به رد روند خطی و مداوم مذکور پرداخت. نگرش لاکاتوش نیز به بُعد دیگری از سیطره مطلق نگرش اثباتی حمله ور شد. وی عقیده دارد که اصولاً شمار بسیار کمی از تجربیات واقعی اهمیت دارند. و اساساً ابطال نظریه‌ها نمی‌تواند مربوط به تجربه در یک مقطع خاص باشد. در دیدگاه ابطال‌گرایی لاکاتوش، آزمونها بیشتر اوقات برای حمایت از فرضیه‌های مربوط به کمر بند حفاظتی انجام می‌شوند. و این در حالی است که در دیدگاه پوپر، آزمون تجربی برای ابطال آن نظریه‌هاست.

اندیشه پل فای رابند (ضد روش) در تکمیل روند نسبی‌گرایی مذکور نقش اساسی تری داشت. وی اصولاً به این نتیجه رسید که هیچ نوع روش‌شناسی خاصی برای علوم وجود ندارد، و بدین روی، مهمترین راه حل در مطالعات علمی را "آنارشیزم" می‌داند. فای رابند اصولاً از این هم جلوتر رفته و برتری علم را بر دیگر معارف مورد شک و تردید قرار می‌دهد. وی اصولاً هر نوع قید و بند در روشها را محکوم می‌کند و عقیده دارد که خود پژوهشگر در کوران پژوهش، راه خود را پیدا می‌کند و قواعد و روشهای از پیش تعیین شده بررسیهای علمی بی‌فایده است. به عقیده ما، دیدگاه خطابه‌گرایی در اقتصاد که بیشتر توسط "مک لوسکی" طراحی و ارائه گردید، می‌تواند از لحاظ مبانی فلسفی مرتبط با دیدگاه آنارشیزم فای رابند باشد. زیرا مک لوسکی نیز در قالب خطابه‌ای بودن علم اقتصاد، عقیده دارد که اصولاً اقتصادشناسان برای مجاب کردن طرف مقابل و برای قبولاندن نظریه خود، به هر نوع روشی متوسل می‌گردند. او در مقاله مشهوری که در همین زمینه منتشر ساخت،^(۸۷) به نقادی روشها و روش‌شناسیهای اقتصاد پرداخت و عملاً مطالعات

را به کاربرد هر نوع روش (نوعی آنارشیسم در اقتصاد) تحویل می‌برد. وی تصریح می‌کند که اصولاً فلسفه علم قاعده‌مند موجود، بر خلاف ادعا نوعی راه و رمز توجیه شده و معقول از پیشرفت علم را نشان نمی‌دهد. او با اشاره به کتابهای اساسی در طراحی روش‌شناسیهای حاکم (به ویژه نئوکلاسیک) به نقادی آنها و خطابه‌ای دانستن آنها اشاره می‌کند. برای نمونه، بیان می‌کند که در کتاب مبانی تحلیل اقتصادی ساموئلسون، نویسنده می‌کوشد تا با کمک ابزارهای قیاس، اعتبار، جابه جایی فروض و حتی ابزارهای مختلف نظری، برای به کرسی نشان دادن پیام خود اقدام کند. این روند روش‌شناختی خاص و دیگر روندهای مشابه در علم اقتصاد، به سوی نوعی تکثرگرایی در روشها و در تحلیل اصول حاکم بر آنها پیش می‌روند. کارهای شایان توجهی از "دی مارکیز"، "هیرش"، و تلاشهای تازه "کالدول"، "روزنبرگ" و گروهی دیگر از صاحب‌نظران اقتصادی و فلسفی، در حال تدوین نوشتارها و متون نسبتاً خوبی در این زمینه پیش می‌رود (خوب است به بازنگری افکار ریکاردو توسط "دو مارشی" و نوشته مشهور نلسون، با عنوان مبانی فردگرایی جدید برای علم اقتصاد، و همچنین مبحث عقلانیت و پیش‌بینی پذیری از "بیک چیری" مراجعه شود). در هر صورت، این امر قابل انتظاری است که در وادی علم و فلسفه و روش‌شناسی، به ویژه در قالب علوم اجتماعی و با توجه به پویایی اندیشه انسانی، روشها و نگرشهای جدیدتری وارد متون مربوط به روش و نگرش شوند و دست کم مراحل آزمون خود را بگذرانند. امیدواریم این مقاله مقدماتی زمینه‌های غور بیشتر برای مطالعات در این فضا را آماده ساخته باشد.

یادداشتها

۱. نگاه کنید به:

Machlup, F. (1978). *Methodology of Economics and other Social Sciences*. Academic Press. p. 62.

۲. نگاه کنید به:

Watkins, J.W.N (1984). *Science and Scepticism*. London Hutchison. Chapter 3.

۳. قرآن مجید در یکجا نسبت به این عادت قشرهایی از مردم، بیان دقیقی دارد که شاید به

نحوی به بحث فعلی مربوط باشد. می‌گوید هر گروه یا فرقه‌ای روش و نگرش خود را بهتر می‌داند (کُلْ حِزْبٌ بِمَا لَدَيْهِمْ قَرْحُونَ. به آیه ۵۳ سوره مؤمنون و آیه ۳۲ از سوره روم مراجعه کنید).

۴. یک رشته از موضوعهای مرتبط با روش‌شناسی، شامل بحث علمی بودن و علمی نبودن رشته‌ها و نظریه‌ها می‌باشد. مرز امور اثباتی و دستوری و ارتباط آنها، چگونگی ارتباط علوم از لحاظ روش‌شناسی (که قبلاً آیا همه علوم، روش‌شناسی واحد دارند یا هر علمی روش‌شناسی خاص خود را دارد) راههای بررسی حقیقت یا عدم حقیقت نظریه‌ها و امثال آن نیز دیگر موضوعها را می‌رساند.

۵. آدام اسمیت (۱۷۲۳-۱۷۹۰) به پدر علم اقتصاد نیز معروف است. البته فیزیوکراتها در محدوده سالهای ۱۷۵۶ تا ۱۷۷۶ مطرح بوده‌اند و مکتب آنها برای نخستین بار در فرانسه پایه‌گذاری گردیده است. ریچارد کنتیلون (۱۶۸۰-۱۷۳۴) و دیوید هیوم (۱۷۱۱-۱۷۷۶) نیز از نخستین بنیانگذاران مکتب کلاسیک به شمار می‌آیند.

۶. هر چند بعضی از اقتصادشناسان عقیده دارند که علم اقتصاد قابل کاربرد در دیگر نظامهای اقتصادی (غیر سرمایه‌داری) نیز می‌باشد. حتی کسانی در توجیه و تفسیر موضوع مطالعاتی در قالب کاربرد علم اقتصاد در نظامهای سوسیالیستی، فتوایی و امثال آن، انجام داده‌اند. به نظر ما، حتی آیت‌الله صدر نیز به نحوی قایل بودند که علم اقتصاد چنان جنبه کلی دارد که می‌تواند برای نظام اقتصاد اسلامی نیز کارآمد باشد. البته اصل کاربرد برخی نظریه‌های آن در اقتصاد اسلام نیز نباید تعجب‌آور باشد، اما اینکه یک علم جهانشمول برای همه مکاتب باشد، مورد قبول ما نیست. برای اطلاع بیشتر، مراجعه کنید به: یدالله دادگر. تحلیلی بر عدم علمیت اقتصاد اسلامی از دیدگاه آیت‌الله صدر. نامه مفید، شماره ۱۳، بهار ۱۳۷۷.

۷. این از نخستین فرضهای کلیدی در علم اقتصاد است. البته در جهان واقعی، ارتباطات افراد و بنگاهها بسیار وسیعتر از این امور است، اما در اقتصاد (و از نظر اقتصادشناسان) فرض می‌شود که ارتباطات دیگر قابل اغماض می‌باشد. این گونه تقریبا و از این نوع مفروضات بسیار ساده‌کننده در اقتصاد، نقش زیادی دارند.

۸. علاوه بر این، فرض می‌شود که افراد به خوبی می‌توانند بین گزینه‌های مختلف بهترین را

انتخاب کنند و ترجیحات آنها کامل و سازگار می‌باشد.

۹. حتی تصور کلی این بود که در قالب این نظام آزادی فردی نیز نسبت به نظامهای دیگر، بیشتر خواهد بود. بدین روی، این امور، توجیه قابل توجهی برای دفاع از نظام سرمایه‌داری هم به شمار می‌آمد.

۱۰. همچنین نشان داده شد که در صورتی که توزیع مجدد مناسبی در منابع بین افراد صورت گیرد، هر نتیجه بهینه پاراتوبی نوعی تعادل عمومی از مبادله اختیاری بین افراد و کارگزارهای است که عقلایی و مبتنی بر منافع خود حرکت می‌کنند. در ضمن، افرادی از قبیل "فون نیومن"، "کنت ارو" و "مک کنزی"، در این زمینه، تلاش چشمگیری صورت دادند.

۱۱. در زمان نئوکلاسیک، حاکمیت اقتصاد خرد در تحلیلهای اقتصادی مشهود بود. البته زمان کلاسیکها نیز می‌توان گفت که زمینه‌های واقعی اقتصاد بیشتر جنبه کلانی داشت، ولی اقتصاد کلان به صورت یک مطالعه جدی در بررسی شاخصهای کلی (از قبیل محصول ناخالص ملی، تورم، بیکاری در سطح کشور، تراز پرداختها و امثال آن) پس از برنامه کینز برای حل بحران کبیر، مطرح گردید. گفتنی است که تفکیک فوق بیشتر جنبه تحلیلی دارد، ولی جدایی واقعی بین آن دو را نمی‌رساند.

۱۲. دست کم، دو مکتب کلاسیک جدید و انتظارات عقلایی، تقابل خاصی با دیدگاه کینزی داشته و مجدداً بر وجود تعادل به همراه اشتغال کامل اصرار می‌ورزیدند.

۱۳. البته با وجودی که فروپاشی شوروی توسط گورباچف (و با حمایت غرب) باعث شد که گسترده‌گی مارکسیم فروکش کند، اما هنوز معتقدان به این تفکر شایان توجه هستند. برای اطلاع بیشتر، نگاه کنید به:

Romer, J.E. (1981). *Analytical Foundations of Maxism Economic Theory*. Cambridge University Press.

۱۴. برای مثال، اقتصادشناسان "ما بعد کینزی" اصرار زیادی بر دخالت دولت در اقتصاد دارند. یا ریکاردوییهای جدید مانند "اسرافا" و دیگران بر توجه بیشتر به تولید و هزینه‌های آن در مقابل توجه صرف به دستمزد نیروی کار در قیمت‌گذاری نمودند. باز اقتصادشناسان محیط

زیست‌گرا، اقتصادشناسان با نگرش توسعه‌ای و نگرش سازمانی، هر کدام به نحوی دیدگاه نسبتاً جدیدی مطرح کردند و برخی از ابعاد جریان ارتدکس حاکم را مورد سؤال قرار می‌دهند.

۱۵. پروفیسور فریتز مک لاپ، یک فصل از یکی از کتابهای خود را با عنوان *عقدۀ حقارت در علوم اجتماعی* ارائه نموده است.

۱۶. شاید نخستین فیلسوف علم نوین، فرانسیس بیکن (۱۵۶۱-۱۶۲۶) باشد. بدین روی، به نحوی اواخر سده شانزدهم را بتوان آغاز بررسی علمی نوین نامید. چون در دوره وی بود که بحث روش علم به صورت جدید مطرح شد. اگر فلسفۀ اثبات‌گرایی و جدایی علم و فلسفه را مبنا قرار دهیم، تلاش اگوست کنت (۱۷۹۸-۱۸۵۸) قابل توجه بوده و اوایل سده نوزدهم می‌تواند آغازی برای موضوع فوق به حساب آید.

۱۷. نگاه کنید به: ارسطو (۱۳۵۸) سیاست. ترجمۀ دکتر حمید عنایت. تهران: امیرکبیر.

۱۸. نگاه کنید به: حسین بن علی بن سینا. (۱۳۶۴). *النجاة... مکتبة المرتضوی*.

۱۹. نگاه کنید به: عبدالرحمن ابن خلدون. *المقدمه*. بیروت: دارالاحیاء. صفحات ۴۳۵ به بعد.

۲۰. فرانسیس بیکن، فیلسوف و نویسنده مشهور انگلیسی و یکی از پرورش دهندگان روش

استقرا در علوم می‌باشد. برای اطلاع بیشتر، نگاه کنید به: یدالله دادگر. *ترجمۀ ایدئولوژی و روش. نامه مفید*. شماره ۲. صفحه ۲۰۸.

۲۱. آمپر، در واقع، بنیانگذار رشته الکترودینامیک نیز به شمار می‌آید. وی بسیاری از مفاهیم

برق و مغناطیس را نیز تدوین کرده است. نگاه کنید به:

F. Weston Sears; and M. Zemansky. (1960) *Colledge Physics*. Addison Wesley Co.

۲۲. نگاه کنید به: یدالله دادگر (زمستان ۱۳۷۶). *کاوش در علمیت اقتصاد*. مجله معرفت.

شماره ۲۳.

۲۳. بخشی از کلام وی در مشکوک بودن تعریف علم، چنین است:

Is it Possible to de Fine what we Mean by Science?

بعد به این سؤال با توجه به ماهیت ذهنی بودن علم پاسخ منفی می‌دهد.

Perhaps not for Science is one of the Major Activities of our Minds....

۲۴. نگاه کنید به: یدالله دادگر. (زمستان ۱۳۷۶). کاوشی در علمیت اقتصاد. مجله معرفت.

شماره ۲۳.

۲۵. چون نگارنده در جایی دیگر در مورد ارتباط علوم و فلسفه مطالبی ذکر کرده است، علاقه‌مندان را به آن ارجاع می‌دهیم (مجله معرفت. شماره ۲۳. زمستان ۱۳۷۶).

۲۶. منشأ اعتقاد به قانون طبیعت در ابتدا حتی ریشه مذهبی داشت. اولین معتقدان به این قانون (زنون مثلاً) می‌گفتند که آنچه در طبیعت واقع می‌شود، تحت تأثیر یک عقل کل صورت می‌گیرد. در آستانه قرون وسطی، عقیده قانون طبیعی در میان متفکران معروف مسیحی، از جمله، آگوستین و آکویناس ادامه یافت. البته آن بخش از قانون طبیعی که توسط جان لاک و روسو بعدها احیا گردید، بیانگر کمال آزادی برای افراد بود. و این جهت‌گیری فردگرایانه بعدها در مبانی سیاست و اقتصاد غرب بسیار مؤثر بود.

۲۷. بدیهی است که افزودن انسان‌گرایی به این سه عنصر، در واقع، پایه‌های فلسفی اقتصاد نئوکلاسیک را تا حدی تکمیل می‌کند. چون طبق اندیشه انسان‌گرایی، قاضی نهایی برای هر نوع تشخیص منافع فردی خود فرد است. برای اطلاع بیشتر، نگاه کنید به: یدالله دادگر. (زمستان ۱۳۷۶). کاوش در علمیت اقتصاد. مجله معرفت. شماره ۲۳.

۲۸. فلسفه به طور کلی مطالعه اموری است که غایی، انتزاعی و بسیار عمومی‌اند. اینها می‌توانند مرتبط با بحث وجود، دانش و علم، حقانیت امور، اخلاق و ارزش، دلیل، واقعیت، مفهوم، ذهن، هدف انسانی جز اینها باشند. به سخن دیگر، شاخه‌های فلسفه، شامل متافیزیک، اخلاق، فلسفه سیاسی، فلسفه علم و حتی منطق و امور دیگر (مثل فلسفه ریاضیات، فلسفه زبان، فلسفه حقوق، فلسفه هنر و مانند اینها) می‌باشد. علاوه بر این، نگاه کنید به: یدالله دادگر. (بهار ۱۳۷۴). ترجمه ایدئولوژی و روش. نامه مفید. شماره ۱.

۲۹. در واقع، "میل" و "هیول" دو سرگروه دو دسته از فلاسفه علم محسوب می‌شوند. در جناح میل افرادی چون برودی، ارنست ماخ، پیردوهم، کارل پیرسون، فرانک، همپل، کارناب و بریث ویت را می‌توان نام برد. در دسته هیول می‌توان به بولتزمن، و کمپیل اشاره کرد. در اوایل سده بیستم، اثبات‌گرایان منطقی و پس از آن پوپر مطرح شدند. دهه‌های ۱۹۶۰، ۱۹۷۰ نیز کوهن،

لاکاتوش و فای رابند وارد صحنه فلسفه علم شدند.

۳۰. نگاه کنید به:

Fritz Machlup. *Methodology of ...* Opcit. pp. 59-60

البته وی فلسفه علم را همچنین شامل زبان علم، پدیدارشناسی علم، روان‌شناسی علم، اخلاق علم، علم تفسیر و توضیح معانی (هرمنوتیکس) و علم دلالتها (سمیوتیکس) نیز می‌داند. روشن است که موضوعهایی از قبیل جامعه‌شناسی علم، تحلیل اقتصادی علم، بررسی سیاسی علم و امثال آن، ضمن اینکه با فلسفه علم پیوند دارند، ولی فلسفه علم آنها را دربرنمی‌گیرد.

۳۱. فیلسوف آلمانی که در سالهای ۱۸۴۸-۱۹۱۵ می‌زیسته است. وی مطالب مربوط به روش‌شناسی را در کتاب مبانی منطق خویش آورده است. در ضمن، وی حتی در مورد روش‌شناسی، اشاره به یک رشته قضایای اولیه و اساسی می‌کند که برای هر مطالعه علمی باید در نظر گرفته شوند (مشابه اصول موضوعه) که اینها لازم نیست قابل اثبات باشند. نگاه کنید به:

F. Machlup. Opcit.

۳۲. جوسیا رویس (۱۸۵۵-۱۹۱۶) فیلسوف معروف آمریکایی است. وی به یک نظم واقعی حاکم بر جهان و انسان عقیده داشت که منشأ مذهبی داشت و طبق آن جایگاه هر عنصر و هر انسان در یک قالب منظم تعریف می‌شده است.

۳۳. ماکس وبر (۱۸۶۴-۱۹۲۰) فیلسوف، جامعه‌شناس و در مواردی صاحب‌نظر اقتصادی آلمانی است که در ترسیم مکتب تاریخی آلمان نیز نقش شایان توجهی داشته است. برای اطلاع بیشتر از دیدگاه روش‌شناختی وی، نگاه کنید به:

Max Webber. (1964). *The Theory of Social and Economic Organization*. Macmillan.

۳۴. آلفرد نورث وایتهد (۱۸۶۱-۱۹۴۷) ریاضیدان و فیلسوف انگلیسی است. در ابتدا با همکاری برتراند راسل، کتاب مبانی ریاضیات را در سه جلد منتشر ساخت. وی جنبه معنوی هستی را بر مادی آن ترجیح می‌داد.

۳۵. مکتب اثبات‌گرایان منطقی، ابتدا در شهر وین و توسط عده‌ای از صاحب‌نظران شکل گرفت که در ابتدا به نام "حلقه وین" مشهور شد. برای اطلاع بیشتر، نگاه کنید به: یدالله دادگر. مجله نامه

مفید. شماره ۴.

۳۶. کوفمن عقیده دارد که برخی از مسائل و سؤالات دقیق روش‌شناختی به این صورت هستند:

(الف) شکل منطقی یک قانون [قاعده یا نظریه] چیست؟

(ب) تحت چه شرایطی یک رشته گزاره‌ها و احکام قابل قبول هستند؟

(ج) تحت چه شرایطی این گزاره‌ها حذف می‌شوند. برای اطلاع بیشتر، نگاه کنید به:

1. Felix Kaufmann. (1944). *Methodology of Social Science*. Oxford University Press.

2. F. Machlup. *Opcit.* p.31.

۳۷. این موضوع در مقابل دیدگاه کسانی است که تنها آزمون تجربی را "حسی" تلقی می‌کنند.

البته عده‌ای از فلاسفه علم، نوعی آزمون درونی را نیز در زمره دانش تجربی می‌آورند. وایتهد، بریث وایت و حتی شاید کارناب را هم بتوان جزو اینها به شمار آورد.

۳۸. برای مثال، در پاسخ این قبیل پرسشها که چگونه مفاهیم ذهنی مربوط به اعمال بشری توسط یک نظام دانش عینی (که لازمه بررسی علمی است)، قابل عمل هستند، می‌گوید: پاسخ را می‌شود در قالب چند قضیه اصل موضوعی طراحی کرد. یکی سازگاری منطقی دستگاه مذکور است. دیگری اصل موضوع ارزیابی ذهنی است و دیگری اصل موضوعی، کفایت (Adequacy) می‌باشد. به عقیده شوترز، پس از تشکیل یک مدل با چارچوب فوق، می‌توان به پاسخ دادن به پرسشهای فوق مبادرت کرد.

۳۹. حتی وی تصریح می‌کند که علومی از قبیل زیست‌شناسی، روان‌شناسی، و اقتصاد، مفاهیم نظری زیادی به کار برده‌اند. برای اطلاع بیشتر، نگاه کنید به: رودلف کارناب. (۱۳۷۳). *مقدمه‌ای بر فلسفه علم*. ترجمه یوسف عقیقی. انتشارات نیلوفر.

۴۰. وی تصریح می‌کند که مخالفت با عناصر متافیزیکی در هر علمی مانند مخالفت با امور بدیهی است.

۴۱. اصولاً در دیدگاه پوپر می‌توان این مطلب را استخراج کرد که استقرا به معنای حقیقی وجود ندارد. زیرا وی عقیده دارد هر نوع مشاهده نیز مبتنی بر یک رشته اندیشه‌های ذهنی است. برای اطلاع بیشتر، نگاه کنید به:

Karl Popper. (1959). *The Logic of Scientific Discovery*. Hutchinson.

۴۲. برای اطلاع بیشتر، نگاه کنید به: کارل پوپر. (۱۳۶۸). *حدسها و ابطالها*. ترجمه احمد آرام. شرکت سهامی انتشار.

۴۳. برای مثال، وی در بحث عدم موجیت و عدم حتمیت در معرفتی و تفسیر نظریه احتمال و امثال آن نقش فراوانی داشته است. علاوه بر این، نگاه کنید به: یدالله دادگر. *ترجمه ایدئولوژی و روش*. نشریه نامه مفید. شماره ۵.

۴۴. برای مثال، وی تصریح می‌کند که پیشرفت علم مبتنی بر تدوین تعمیمهای ساده ناشی از واقعیتهای مشاهده پذیر نمی‌باشد، بلکه علم اصولاً تلاش می‌کند که این تعمیمهای سطح پایین را از طریق یک سلسله استنباطات مربوط به فرضیات سطوح بالاتری، کسب نماید.

۴۵. نظریه نیوتن درباره مکانیک و جاذبه فیزیک را به صورت یک شکل نظام‌مند تحقیق مطرح ساخت. نظریه مذکور به این صورت بیان می‌شود که هر جسمی در یک مسیر یکنواخت خط مستقیم حرکت می‌کند مگر به علت ورود نیروی آن وضع تغییر کند. تغییر در حرکت متناسب با نیروی وارد شده می‌باشد. برای هر عمل مربوط به نیروی مورد نظر یک عکس‌العمل برابر آن، ولی در جهت مقابل، وجود دارد. بین هر دو جسم نیروی جاذبه‌ای وجود دارد که متناسب با حاصل ضرب جرمهای آنها و عکس مجذور فاصله آنها می‌باشد. اگر G را یک ضریب ثابت جاذبه و r را فاصله دو جرم m_1 و m_2 را نیروی جاذبه بنامیم، خواهیم داشت: $F = \frac{G m_1 m_2}{r^2}$.

۴۶. نظریه انیشتین، در واقع، یک سیستم عمومی‌تری از مکانیک را نسبت به نظریه نیوتن ارائه نمود. بنابراین، از این جهت، حرف آقای نیگل جالب توجه است. زیرا نظریه نسبیت انیشتین، در واقع، نظریه جاذبه نیوتن را به صورت دیگری در برمی‌گیرد. زیرا در دیدگاه انیشتین اصولاً حرکت مطلق وجود ندارد و تمام حرکات نسبی هستند و سرعت نور ثابت بوده و بستگی به حرکت منبع مورد نظر ندارد. وی حتی زمان را هم نسبی می‌داند و رابطه تنگاتنگی بین زمان و فضا تصور می‌کند.

۴۷. این موضع نیگل، در واقع، نوعی مخالفت وی با تجربه‌گرایی افراطی است، زیرا آنها تنها امور تشریحی را می‌پذیرند و معمولاً امور تبیینی و علت و معلولهای توضیحی را در وادی

متافیزیک قرار می‌دهند.

۴۸. برای اطلاع کافی از دیدگاه‌های همپل، نگاه کنید به: کارل همپل. (۱۳۶۹). فلسفه علوم طبیعی. ترجمه حسین معصومی همدانی. مرکز نشر دانشگاهی.

۴۹. برای آگاهی بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به:

1. Kuhn, T. (1970). *The Structure of Scientific Reveloutions*. Chicago University Press.

۲. پل فای رابند. (۱۳۷۵). بر ضد روش. ترجمه مهدی قوام صفری. انتشارات فکر روز.

۳. یدالله دادگر. ترجمه ایدئولوژی و روش. نشریه نامه مفید. شماره ۵.

۵۰. فریتز مک لاپ اقتصادشناس معروف اتریشی است که دست کم یک ستز بسیار غنی در مورد مبانی معرفت‌شناسی و روش‌شناسی علم اقتصاد تدوین نموده است. در بخش حاضر مقاله نیز همانند بخش قبل، از برخی نقطه نظرهای وی استفاده می‌کنیم.

۵۱. اگر به نوشته‌های اولیه ریکاردو توجه کنید، خواهید دید که معمولاً دنیال سیاستگذاری برای حل مشکلات اجرایی بوده و دغدغه وی غالباً جنبه عملیاتی دارد. نگاه کنید به:

E. Gonner; and K. Litt. (1923). *Economic Essays By Ricardo*. London: G.Bell and Sons.

۵۲. نگاه کنید به:

P. Sraffa. (1953). *The works and Correspondence of David Ricardo*. Cambridge. Vol. 8. p. 273.

۵۳. می‌توان مثال مربوط به قوانین روان‌شناختی را در مورد علاقه بشر به مال و ثروت تلقی کرد. مثلاً انسانها ثروت بیشتر را ترجیح می‌دهند و برای کسب آن تلاش می‌کنند. و در مثال قوانین فنی معمولاً از قانون بازدهی نزولی نام می‌برند.

۵۴. نگاه کنید به:

Stewart Ian. (1979). *Reasoning and Method in Economics*. London: McGraw Hill.

۵۵. برای آگاهی بیشتر، نگاه کنید به: یدالله دادگر. ترجمه ایدئولوژی و روش. نشریه نامه

مفید. شماره ۳. صفحه ۲۲۹.

۵۶. همان منبع صفحه ۲۳۰.

۵۷. برای اطلاع بیشتر، نگاه کنید به:

Butler F. (1988). *Ludwig Von Mises*. Aldershot: Gower.

۵۸. از دیگر بنیانگذاران مکتب شیکاگو می‌توان هنری سیمون (۱۸۹۹-۱۹۴۶) و ژاکوب واینر (۱۸۹۲-۱۹۷۰) را نام برد. مکتب مذکور از دهه ۱۹۳۰ مطرح شد. از سال ۱۹۵۰ به بعد افرادی چون فریدمن، استیگلر، کاوز، بوکانان و گری بکر نیز به این مکتب پیوستند. اصولاً اینها از قدرت بازار در حل مشکلات اقتصادی و کم شدن نقش دولت دفاع می‌کردند.

۵۹. نگاه کنید به: یدالله دادگر. ترجمه ایدئولوژی و روش. نشریه نامه مفید. شماره ۳. صفحه ۲۲۹.

۶۰. خود فرائک نایت در جنبه نظری بودن و اجتماعی بودن علم اقتصاد مطالبی دارد که به گوشه‌ای از آن اشاره می‌کنیم:

Although the interest of economics have become more varried and concrete and although its conception have become better adapted to handeling the facts of economic life, economics remains social science and although a theoretical dicipline.

۶۱. نگاه کنید به: یدالله دادگر. ترجمه ایدئولوژی و روش. نشریه نامه مفید. شماره ۳.

۶۲. برای اطلاع بیشتر، نگاه کنید به:

Lord Robbins. (1958). *Robert Torrens and the Evolution of Classical Economics*. Macmillan.

۶۳. می‌توان رجوع کرد به:

L. Boland. (1981). On the Futility of Criticizing the Neo Classical Maximization Hypothesis. *American Econ. Rev.* 71.

۶۴. نگاه کنید به:

J.M.Keynes. (1960). *The General Theory of Employment, Interest and Money*. Macmillan.

۶۵. البته با توجه به اینکه گفته می‌شود بحث احتمال، اولین بار توسط لایب نیتز (۱۶۴۶-۱۷۱۶) مطرح شده است، به نظر می‌رسد کینز تحت تأثیر آثار وی نیز قرار گرفته باشد.

۶۶. اصولاً کینز نسبت به "تحقیق کمی" در اقتصاد خوش بین نبوده و نظر مثبتی نسبت به اقتصادسنجی و اقتصاد ریاضی نیز نداشت. و این در حالی است که خود ریاضیدانی برجسته است. ۶۷. برخی قایل هستند که در واقع، کینز با وارد کردن مسئله درک مستقیم نوعی عقلانیت جدید در اقتصاد را مطرح ساخته است و برعکس برخی این تصور را ضد عقلانی توصیف نموده‌اند. نگاه کنید به:

J. Lawson; and H. Pesaran. (1989). *Keynes Economics Methodological Issues*. Routledge.

۶۸. برای بررسی دقیقتر، نگاه کنید به:

O. Donnell. (1992). *Keynes Philosophy, Economics and Politics*. Macmillan.

۶۹. اقتصاد آزاد (با تعبیر لسنر) به معنای مجموعه اصولی تلقی می‌شود که بر مبنای آن فعالیت‌های اقتصادی باید بر محور وضع طبیعی صورت گیرد و دخالت دولت در کمترین میزان ممکن محدود گردد. این عقیده در زمان فیزیوکرات‌ها مطرح شد و به طور خلاصه تصویر نوعی اقتصاد بازار آزاد را منعکس می‌نماید. همچنین نگاه کنید به: یدالله دادگر. ترجمه ایدئولوژی و روش. نشریه نامه مفید. شماره‌های ۲ و ۳.

۷۰. برای مثال، مارکس، از یک سو، به اهمیت مسائل انتزاعی و تحلیل منطقی اشاره می‌کند، ولی در جایی دیگر، با توجه به مبانی ماتریالیسم تاریخی، حتی اندیشه انتزاعی کلاسیک را نیز زیر سؤال می‌برد. نگاه کنید به:

Karl Marx. (1971). *Capital*. Volume III. Progress Publishers.

در واقع، کتاب سرمایه (به ویژه جلد سوم) خود نقدی بر اقتصاد سیاسی محسوب می‌شود.

۷۱. نگاه کنید به: یدالله دادگر. ترجمه ایدئولوژی و روش. نشریه نامه مفید. شماره ۵.

۷۲. اصولاً نسل‌های اقتصادی اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم در آلمان که در صدد برآمدند براساس داده‌های تاریخی پدیده‌های اقتصادی را آزمون کنند، به پیروان مکتب تاریخی آلمان مشهور شدند. نویسندگان و صاحب‌نظران اولیه مکتب مذکور، عبارت بودند از: "هبلد برند" (۱۸۱۲-۱۸۷۲)، "ویلهلم روشه" (۱۸۱۷-۱۸۹۴)، "کارل نیز" بودند. معمولاً گفته می‌شود که

رهبری این مکتب را فون اشمولر (۱۸۳۸-۱۹۱۷) به عهده داشته است. صاحب نظران دیگر آن، شامل اسپوئف زمبارت (۱۸۶۳-۱۹۴۱) و ماکس وبر (۱۸۶۴-۱۹۲۰) می باشند.

۷۳. در ضمن، اقتصادشناسان مکتب تاریخی، توجه یک بعدی به تولید و امور مادی نداشته و به مسائل اخلاقی و تحقق عدالت اجتماعی و اقتصادی اهمیت خاصی قایل بودند. برای اطلاع بیشتر، نگاه کنید به:

J.C.Myles (1956). *German Historicism and American Economics*. Princeton University.

۷۴. باید توجه داشت که در تفکر تاریخ گرایانه نوعی عقیده به جبر تاریخی هم وجود دارد. گفته شده که مارکس، هگل، اسپنسر، اسپینگلر و توین بی، نیز پیرو مشی تاریخ گرایی مذکور هستند و پوپر در مقابل آنها به مخالفت می پردازد. برای مطالعه بیشتر، به کتاب فقر تاریخ گرایی پوپر مراجعه کنید.

۷۵. برای مثال، اقتصاد شناسانی از قبیل بنجامین فرانکلین (۱۷۰۶-۱۷۹۰)، تامس پینه (۱۷۳۷-۱۸۰۹)، آلکساندر هامیلتون (۱۷۵۵-۱۸۰۴)، چارلز کری (۱۷۹۳-۱۸۷۹) و هنری جورج (۱۸۳۹-۱۸۹۷) پیش از تدوین مکتب نهادگرایی، زمینه های دخالت اندیشه اقتصادشناسان آمریکایی را فراهم کرده بودند.

۷۶. برای آگاهی بیشتر، نگاه کنید به:

J. Dorfman. (1963). *Institutional Economics*. University of Calif press.

۷۷. خود شیوه دسته بندیهای انجام شده در این مقاله نیز جهتگیری خاص روش شناختی دارد. زیرا خود حاوی ملاحظات روش شناختی است.

۷۸. پدیده ترجیحات آشکار، در واقع، نوعی نگرش بدیل (آلترناتیو) برای نگرشهای کمیت پذیر (کاردینال) و نگرش رتبه ای (اردینال) در ترسیم رفتار مصرف کننده به حساب می آید. طبق این دیدگاه، نوعی نظریه مطلوبیتی تجربی مطرح می شود. بر مبنای روش مذکور، دیگر برای ترسیم رفتار مصرف کننده نیازی نیست که در مورد سلیقه ها و گرایشهای مصرف کننده ها، اطلاعات کامل به دست آورد، بلکه تنها دانش مورد نیاز این است که مشخص شود، مصرف کننده در عمل چه ترکیبی از کالاها و خدمات (و چه سبکی) را خریداری می کند.

۷۹. علاوه بر عملیات گرای (که توسط فیزیکدان آمریکایی، بریجمن، مدون گردید) تفکر اصالت عمل یا عمل گرای (پراگماتیسم) نیز می‌تواند شاخه دیگری از اثبات گرای به شمار آید. این مکتب، در اوایل دهه ۱۸۷۰ توسط چارلز ساندرز پیرس (۱۸۳۹-۱۹۱۴) مطرح شد. ویلیام جیمز و جان دیویی از دیگر متفکران مشهور این مکتب هستند.

۸۰. جالب است که حتی عده‌ای از اثبات گرایان جدید، نام "تجربه گرای منطقی" را به جای اثبات گرایان منطقی برای اندیشه خود در نظر گرفتند. اصولاً رد کردن دیدگاه اثبات گرایان منطقی اولیه بسیار آسان است، زیرا روش و نگرش نظریه‌گریزی آنها بسیار شدید است و نظریه آنها بسیار محدودکننده است. یکی از نخستین کسانی که در این راه قدم گذاشت، پوپر بود. در واقع، پس از انتقاد پوپر عظمت اثبات گرایان منطقی اولیه فرو ریخت. پوپر با اشاره به پدیده "عقلانیت"، در واقع، نظریه را بر هر نوع مشاهده مقدم نمود. در هر صورت، نوعی تحول در تعریف علم در قالب تغییر روند مذکور داده شد. به این صورت که اثبات گرایان اولیه، علم را منحصر در برداشتهای مربوط به تجربه می‌کردند. اما اثبات گرایان جدید یک تعبیر کلی از علم ارائه دادند، به این شکل که اصولاً علم را مجموعه نظام واری از گزاره‌ها تلقی می‌کردند.

۸۱. گفتنی است که ادعا شده که هاپیسون بعدها دست کم از بعضی از مواضع سرسختانه خود عدول کرده است. برای مثال، در مورد یکنواختی روش اکتشاف و تکامل پدیده‌های علمی، به نحوی شک کرده، روشهای علوم طبیعی و علوم اجتماعی را متفاوت تلقی می‌کند. روشن است که موضع اولیه او دفاع از یکنواختی روشهای فوق می‌باشد. اما در هر حال، وی از اندیشه آزمون‌پذیری تجربی خود دست برد نداشته است. نگاه کنید به:

T. Hutchison. (1977). *Knowledge and Ignorance in Economics*. Basil Blackwell.

۸۲. نگاه کنید به:

F. Machlup. *Methodology*. Op.cit.

همچنین یدالله دادگر. مجله معرفت. منبع ذکر شده.

۸۳. نگاه کنید به:

S.Wong. (1978). *Foundations of Revealed Preference*. Routledge.

۸۴. گفته می‌شود که خود مارک بلاگ، یکی از اقتصادشناسانی است که در پیروی از روش‌شناسی پوپر در بررسی‌های اقتصادی، بسیار کوشا بوده است. نگاه کنید به:

M. Blaug. (1980). *The Methodology of Economics*. Cambridge University Press.

۸۵. نگاه کنید به:

M. Friedman. (1953). *The Methodology of Positive Economics*. University of Chicago Press.

۸۶. گفتنی است که موضع فریدمن در مقایسه با پوپرها و اثبات‌گرایان جدید (تجربه‌گرایان منطقی) خیلی روشن نیست. در مواردی خود پذیرفته است که ابزارگراست. اما در صورت تحقق واقعی عبارت ابزارگرایی، دیگر نیازی به واقعی بودن یا غیرواقعی بودن مفروضات نظریه نمی‌باشد. اما فریدمن بحث مفصلی در این زمینه، در مقاله مشهور خود آورده است. این امر، دست کم، قرار گرفتن وی را در قالب ابزارگرایان تا حدی زیر سؤال می‌برد. از سوی دیگر، با وجود مخالفت شدید پوپر با ابزارگرایان، فریدمن خود (تلقیاً) پیروی از پوپر را هم رد نکرده است.

۸۷. نگاه کنید به:

D. McCloskey (1983). *The Rhetoric of Economics*. *Journal of Economic Literature*. 21(2).

- Ayer, A.J. (1959). *Logical Positivism*. The Free Press.
- Ayres, C.E. (1962). *The Theory of Economic Progress*. New York: Schocken.
- Ayer, A.J. (1967). *Language, Truth and Logic*. London: Gollancze.
- Beveridge, I.B.(1951). *The Art of Scientific Investigation*. London: William Heinmann.
- Caldwell, B. (1982). *Beyond Positivism*. George Allen and Unwin.
- Duhem, P. (1954). *The Aim and Structure of Physical Theory*. Princeton University Press
(Tran... Wiener P).
- Frank, P. (1962). *Philosophy of Science*. Prentice Hall.
- Hayek, F.A. (1967). *Studies in Philosophy, Politics and Economics*. New York: Free Press.
- Holton, G. and Roller D. (1958). *Foundation of Modern Physical Science*. Reading, Addison-wesley.
- Hullis, M. and Nell, E. (1975). *Rational Economicman*. Cambridge University Press.
- Hutchison, T.W. (1977). *On the History and Philosophy of Science and Economics*. Cambridge University Press.
- Katouzion, H. (1982). *Ideology and Method in Economics*. Macmillan.
- Knight, F. (1956). *On the History and Method in Economics*. Chicago University Press.
- Marr, W. and Raj, B.(1993). *How Economics Explains*. Lan Ham M.D. University Press of America.
- Morishimacm. (1973). *Marxs Economics*. Clarendom Press.
- Myers, G. (1989). *Writing Biology, Texts in Social Constrution of Scientific Knowledge*. Wisconsin Press.

- Myers, R. and Walpole, R. (1978). *Probability and Statistics for Engineers and Scientists*. Macmillan.
- Popper, K. (1970). *Normal Science and its Dangers*. Cambridge University Press.
- Popper, K. (1976). *Reason or Revolution*. London: Heinemann.
- Rosenberg, A. (1992). *Economics Mathematical Politics or Science of Diminishing Return*. Chicago University Press.
- Rousseau, J. (1973). *The Social Contract and Discourses*. London: Dent.
- Routh, G. (1977). *The Origins of Economic Ideas*. London: Macmillan.
- Samuelson, P.A. (1975). *Foundations of Economic Analysis*. New York: Atheneum.
- Schumpeter, J.A. (1954). *Economic Doctrine and Method*. London: Oxford University Press.
- Shand, A. (1990). *Free Market Morality*. Routledge.
- Weintroub, E.R.(1991). *Stabilizing Dynamics*. Cambridge University Press.
- Wong, S. (1978). *Foundations of Samuelson, s Revealed Preference Theory*. Routledge.

منتشر می شود



**رونق، بحران و
سیاستهای تعدیل
تجربه اقتصاد کلان
کشورهای در حال**

توسعه

مترجم: علی حیاتی

نویسندگان: آی.ام.دی. لیتل، رنچارد ان. کوپر دیلیو، ماکس کوردن.

سادات راجاپاتیرانا